

مجله فرهنگ و هنر مسیحی

سپتامبر ۲۰۲۶ - شهریور ۱۴۰۵ - شماره ۱۲۵

NO:125 SEPTEMBER- 2026



ماهنامه اسمیرنا به صورت رایگان عرضه می گردد

اسمیرنا



Smyrna Magazine No. 125

Smyrna Church JBM

SMYRNA MAGAZINE

NUMBER: 125

SEPTEMBER-2026

Copyright © 2026 by JBM
Presented By Jubal Band Ministries

ارتباط با ما



اگر از نسخه آنلاین استفاده می‌کنید گاهیست روی آدرس‌ها کلیک کنید تا مستقیم وارد شوید

www.smyrna-magazine.com
www.smyrnacollege.com

smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

@smyrna.jubal.church

Smyrnachurch_jbm
Smyrna_church_jbm

Smyrna Church (JBM)
Omid Sabooki

(+1) 469 793 96 88
(+1) 770 268 91 76
(+90) 534 269 75 45

Smyrna Church (JBM)

سر دبیر
عیسی

مجله مسیحی اسمیرنا

شهریور ۱۴۰۵ / سپتامبر ۲۰۲۱

مجله شماره ۱۲۵

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

امید سبوکی

صفحه پردازی: احسان، زهرا، حسن
طراحی صفحات: تیم گرافیک اسمیرنا
طراحی جلد: مانده، الیرا، امید
ترجمه: مهسا، مینا، امید
ویراستاری: تیم اسمیرنا

همیاران اسمیرنا

بهزاد، جواد، جیمز، یاشار، بهنام، زهرا، سحبه، کاوه،
مایا، مانده، فرشید، ادموند، ادیسون، استیو، مریم،
مسعود، شمس، علی، ترابی، هلنا، محمدحسین، سارا،
حسین

و کلیسای اسمیرنا در
ترکیه، ایران، کانادا، اروپا و آمریکا

«یوبال باند» گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی زبان می باشد. شما می‌توانید مقالات، مطالب، دلنوشته و شهادت‌های خود را برای درج در مجله اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیئت تحریریه مجله می‌باشد. ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب اهانت‌آمیز به کلیساها، ادیان دیگر و یا گروه‌های سیاسی باشد، معذورند. مقالات مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه یوبال باند نیست. کلیه حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی و دیگر محتویات این مجله به طور کامل متعلق به گروه یوبال باند می‌باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف مدیر مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می‌باشد.

آنچه در این شماره می‌خوانیم:

سرمقاله

بوی زندگی

۶

از گوشه و کنار جهان

خم

۸

رسم شاگردی

تارزان در پادشاهی خدا (۱)
هویت بنا کننده

۱۰

خانواده‌ای زیر صلیب

شبان کلیسای اسمیرنا
امید سبوی

۱۲

نقش و نگار

دیگو رودریگز، میکِل آنجلو،
دمنیکاس، نیکولاس پوستین

۱۶

نگاهی به سیخای جهان

رباط وحشی

۱۸

شما می‌توانید برای دسترسی
مستقیم به صفحه مورد نظر، روی
آن کلیک کنید و برای بازگشت به
صفحه فهرست نیز بر روی دکمه
بازگشت کلیک کنید.



نگاهی به سیخای ایران

زن و بچه

۲۰

معرفی کتاب

۳۳۲ سوالی که
عیسی می‌پرسد

۲۲

کلیسا در جفا

برکت دادن به کسانی که
تفرین می‌کنند

۲۴

سبک زندگی، زندگی سالم

بازیافت پسماندها

۲۶

تنور (آشپزی)

پیرانشکی کرم‌دار

۲۸

تاریخ سازان آسمانی

لارنس ساندرز

۳۰

کانون شادی

زکا

۳۲

جوانان

نیکلاس

۳۶

صفحه روز

زندگی تیربخش
اسقف ادوارد هوسپیان مهر

۴۴

من یک زن هستم

مریم مجدلیه

۴۶

ارتشی برای دعا

عیلام

۴۸

دلنوشته‌های دور و نزدیک

نامه به پدر آسمانی

۵۰

سرگرمی

جدول

۵۲

معرفی برنامه‌ها

ارتباط با ما

۵۴





سر مقاله بوی زندگی!

بوی خاک باغچه بزرگِ توی حیاط که با بارش زیبای قطرات آب توی تمام فضا پیچیده بود انگار تمام وجودم را از تنفس و حس نفس کشیدن و زندگی پر می کرد. نفسم رو به سرعت بیرون می دادم و بادم و بازدم های سریع سعی می کردم دوباره و دوباره و بیشتر و بیشتر نفس بکشم و از این بوی خاک و لطافت که به قلبم نرمی عجیبی می داد استفاده کنم. حس می کردم هر چقدر نفس می کشم باز هم کم هست و تشنه نفس کشیدن و بوییدن این هوا هستم و هنوز به عمق زیبا و آرامی بخش اون پی نبردم.

تشعشع نور سفیدی از تاک وسط باغچه خودنمایی می کرد و انگار مرا به میان باغچه می کشید. نور آفتاب چنان بر یاقوت های انگور می درخشید که نوازش نکردن و لمس دانه های انگور گویی خالی از معنی و عمق زندگی بود. دستم رو به زیر خوشه انگور کشیدم و درخشش آفتاب رو در انحنای یاقوتی هر حبه نظاره می کردم. قدمی به عقب برداشتم تا دیگر خوشه ها را ببینم که میوه های پلاسیده و له شده، خالی و کرم زده کف باغچه نگاهم رو به خودشون جلب کرد. سر بلند کردم تا منبع این میوه ها را پیدا کنم.

درست است! درخت بی باری که همیشه خشک بود و گاهی فقط یکی از شاخه هایش نفسی می کشید و چند میوه تو خالی و بی رنگ نمایان می ساخت. یادم به حرف های باغبان افتاد: **ریشه این درخت پوسیده است و بکاری نمی آید جز سوزاندن.**

براستی در چه ریشه داریم؟ وارد عهدی شدیم و پیاله ها را با اعتماد برمی گیریم و در اوج غرور سر می کشیم؛ اما در چه ریشه داریم؟ میوه ها و یاقوت هایمان کجایند؟ اینها افکاری بودند که در میان باغچه ی به ظاهر بزرگمان از سرم می گذشت. او گفت اگر در من بمانید و من در شما نیز...، اگر به تاک وصل باشیم و از او ریشه بگیریم، چه خواهیم چه نخواهیم میوه های یاقوتی درخشان خواهیم آورد. میوه و ثمراتی که نه خالی و پوچ بلکه پر از تشعشع و درخشش آفتاب در درونشان خواهد بود. پر از زندگی و امید و پر از بوی تازگی که هر جنبنده ای را به نفس کشیدن در خود فرا می خواند.

خداوندم! امروز نیز نور خود را بر ما نمایان ساز تا مسیر جاده را در روز و بینایی ببینیم و قدم برداریم و در هر قدم نور تو از ما به دنیا منعکس شود و میوه آوریم.

امیر سیبک



شفیق، وکیل این پرونده به کریستین دلی گفت: «بسیار مایه تأسف است که پلیس در مواردی که دختران زیر سن قانونی مسیحی توسط مسلمانان ربوده می‌شوند، اقدامات قانونی را به تأخیر می‌اندازد که به عوامل این جرائم اجازه می‌دهد به اهدافشان برسند.» افسران پرونده‌ای را علیه اسد با ربودن یک فرد از ولایت قانونی تشکیل داده‌اند که طبق بند ۳۶۳ قانون جزایی پاکستان مجازات آن تا هفت سال زندان است.

گفتنی است حتی وقتی دختران دزدیده شده نجات داده می‌شوند، دوران سختی که گذرانده‌اند تمام نمی‌شود. در بسیاری موارد آنها را تهدید می‌کنند که دوباره ربوده خواهند شد یا این که اعضای خانواده‌شان را خواهند کشت و به این جهت آسیب روحی آنها همچنان ادامه می‌یابد.

متأسفانه خبر ربوده شدن و کودک همسری‌ها همه ما را متأثر می‌کند و شاید تنفر از ربایندگان و همچنین بی‌اهمیت بودن پلیس عدم اعتماد را برای ما به همراه داشته باشد.

اما به عنوان مسیحیان، امروز ما نسبت به شدت شیوع این افسارگسیختگی باید اهمیت انتشار کلام خدا را دریابیم. باشد که تسلی خداوند بر خانواده‌ها و احیای او بر آسیب‌دیدگان باشد و همچنین خداوند قلب‌های سنگی را به گوشتی بدل کند.

از طرف تیم اسمیرنا و تحریریه این مجله تسلی و روشنایی را به خانواده این عزیزان اعلام می‌کنیم و اشاره می‌کنیم این موضوع را در لیست دعای خود خواهیم داشت تا شاهد شنیدن کارهای عظیم خدا باشیم.



ربوده شدن دختر ۱۲ ساله

به گزارش کریستین پست، پری شوکت، دختر ۱۲ ساله مسیحی که در ایالت پنجاب پاکستان ربوده شد، پس از تغییر دین اجباری به عقد مرد مسلمانی که وی را ربود در آمد.

پروین شوکت، یک بیوه مسیحی و مادر هشت فرزند، گفت: محمد اسد کوچکترین دخترش، پری شوکت، را از منطقه حبیب آباد پنجاب ربود.

«پروین شوکت» مادر این دختر مسیحی گفت: «پری بعد از ظهر برای خرید مواد غذایی به مغازه‌ای در نزدیکی خانه‌مان رفته بود، اما پس از گذشت چند ساعت به خانه برگشت. پسرانم شروع به جستجوی وی کردند اما نتوانستند او را پیدا کنند. سپس به پلیس اطلاع دادیم اما برخورد آن‌ها چندان خوشایند نبود. آنها به جای کمک به ما، ثبت گزارش مفقود شدن دخترم را به تأخیر انداختند.» این زن مسیحی افزود که روز بعد یکی از همسایگان به ما اطلاع داد که یک مرد مسلمان به نام «محمد اسد» دخترم را ربوده است. شوکت گفت: «ما به پلیس در مورد متهم اطلاع دادیم، اما آنها باز هم هیچ اقدامی انجام ندادند و به اسد فرصت کافی دادند تا فرزندم را مجبور به تغییر دین و سپس ازدواج به شیوه اسلامی کند.»

این بیوه زن توضیح داد: «یک شماره ناشناس در ۱۳ آگوست گواهی «ازدواج اسلامی» پری را در واتساپ برای ما ارسال کرد. ما از دیدن این سند شوکه شدیم و از پلیس خواستیم که علیه این ازدواج زیر سن قانونی اقدام کند. پلیس در نهایت به خانه متهم یورش برد اما او آنجا نبود. الان نزدیک به ۲۰ روز است که فرزندم را ندیده‌ام و هیچ اطلاعی از وضعیت او نداریم، ما بسیار غمگین و نگران هستیم.»

در پی ازدیاد گروه‌های کلیسایی خانگی در سالهای اخیر این موسسه مصمم شد تا با راه اندازی کالج اسمیرنا دروس تهیه شده از سالهای دور تا کنون را منسجم‌تر و در دسترس‌تر برای دوستان سالانه و علاقه‌مندان در این بخش به نمایش بگذارد. این کالج به شما این امکان را می‌دهد تا با ثبت نام در آن به دروسی دسترسی داشته باشید که بصورت ترمیک و پی‌درپی از آنها بهره‌مند شده و در پایان هر دوره گواهینامه مرتبط دال بر گذاردن موفقیت آمیزتان به شما ارائه خواهد شد.

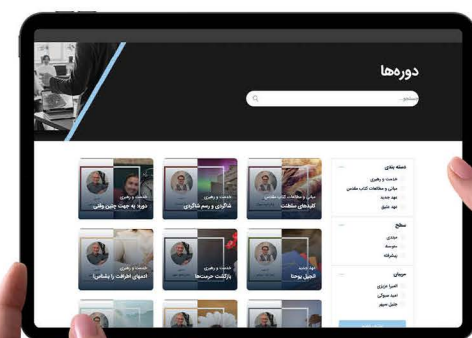
کالج اسمیرنا در سال ۲۰۲۵ رسماً بر روی سایت قرار گرفت و تا به امروز خادمین بی‌وقفه در حال آماده‌سازی و تعیبه دروس و بخشهای دیگر هستند.

مسئول و مدیر این بخش شبان ارشد کلیسای اسمیرنا امید سبوکی در گفتگوی خود با ما اینطور بیان کرد: «همیشه تلاش کرده‌ایم تا استفاده کاربردی از خواندن کتاب مقدس را هدف خود قرار داده تا بتوانیم پس از خواندن کتاب مقدس و گذراندن دروس، عملکرد مناسبی از زندگی در مسیح را به طور مستمر تمرین کنیم. باشد که دروس در سطحی تازه شما را در این مهم یاری رساند.»

این کالج هم اکنون با بیش از ۲۰۰ ساعت تعلیم کاربردی کتاب مقدس و بیش از ۱۸۰ درس که اساتیدی همچون برادر جلیل سپهر عضو تیم رهبری کلیسا اسمیرنا و همینطور امید سبوکی شبان ارشد کلیسای اسمیرنا برای شما عزیزان مهیا کرده‌اند، در دسترس قرار گرفته است.

همچنین اگر نیاز به راهنمایی بیشتر در این قسمت داشتید خادمین ما خوشحال خواهند شد تا با شما ارتباط بگیرند.

شما می‌توانید از طریق راه‌های ارتباطی در صفحه آخر مجله با ما در تماس باشید.



کالج اسمیرنا

در کنار خبرهای تلخ و شیرین از اقصی نقاط جهان و در پی اتفاقات متحیرکننده که هر روزه به گوشمان می‌رسد که گهگاهی باعث وجد و شادی و گهگاهی منجر به تلخیست و حزن، خرسندیم که خبرهای تازه‌ای از کلیسای اسمیرنا که بخشی از موسسه یوبال باند می‌باشد با شما در میان بگذاریم.

همانطور که مستحضرید یوبال باند و اسمیرنا سالهاست در بخشهای مختلف همچون موعظات، پرستش‌ها، دروس هدفمند، جشن‌ها، ویدیو کلیپ‌ها، گفتمان‌ها سعی در انتقال کلام خدا و سیراب کردن گرسنگان و تشنگان شناخت خدا داشته است.

رسم شاگردی

تازنوک، پادشاهی خدا (قسمت اول)

هویت بناکننده

«اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است؛ چیزهای کهنه درگذشت و اینک همه چیز تازه شده است.»

(دوم قرنتیان ۵:۱۷)

خدا انسان را برای زندگی در پادشاهی خود آفرید؛ جایی که هویت، رابطه و مأموریت معنا پیدا می کنند. اما سقوط، انسان را از این هویت دور کرد. نتیجه سقوط تنها مرگ جسم نبود، بلکه مرگ رابطه، مرگ ارزش ها و گم شدن هویت حقیقی انسان بود. شاید یکی از دردناک ترین نشانه های این سقوط را در جمله هایی ببینیم که هر روز می شنویم: «کاش آدم ها وفاداری سگ را داشتند»، «کاش مثل شیر شجاع بودند» یا «کاش مثل حیوانات خیانت نمی کردند». این جملها نشان می دهد انسانی که به شباهت خدا آفریده شد، امروز آرزو می کند شبیه حیوانات باشد. این اوج بحران هویت است.

کتاب مقدس تصویری کاملاً متفاوت ارائه می دهد. انسان حیوان تکامل یافته نیست؛ او به شباهت خدا آفریده شده است. یعنی از همان ابتدا برای محبت، اعتماد، خلایقیت، رابطه و نمایان ساختن شخصیت خدا خلق شده است.

شاید به همین دلیل داستان "تارزان" می تواند تصویر خوبی از وضعیت انسان سقوط کرده باشد. تارزان انسان بود، اما در جنگل بزرگ شد. محیط زندگی او، طرز فکرش را ساخت. قانون جنگل، قانون بقای قوی تر بود؛ جایی که بقا مهم تر از حقیقت، قدرت مهم تر از محبت و منفعت مهم تر از رابطه بود.

اگرچه تارزان انسان بود، اما مانند جنگل فکر می کرد.

امروز نیز بسیاری از ما، پیش از آنکه وارد پادشاهی خدا شویم، با همین فرهنگ رشد کرده ایم. فرهنگی که می گوید: «اگر

دروغ نگویم، موفق نمی شوی»، «اگر از خودت دفاع نکنی، له می شوی»، «به هیچ کس اعتماد نکن»، «اول خودت را نجات بده». این همان تفکر جنگل است؛ تفکری که سقوط آن را طبیعی جلوه داده است.

اما عیسی مسیح وارد همین جنگل شد. او از آسمان آمد، جسم گرفت، خود را فروتن ساخت و تا مرگ، حتی مرگ بر صلیب، اطاعت کرد.

او فقط نیامد تا ما را از جهنم نجات دهد؛ او آمد تا ما را از فرهنگ جنگل بیرون بیاورد و فرهنگ پادشاهی خدا را به ما بیاموزد. به همین دلیل، ایمان آوردن فقط تغییر مقصد ابدی نیست؛ تغییر هویت است.

ورود به پادشاهی خدا یک مهاجرت جغرافیایی نیست؛ یک دگرگونی هویتی است. ما یاد می گیریم دیگر مانند جنگل فکر نکنیم، بلکه مانند فرزندان پادشاه زندگی کنیم.

یکی از نخستین نشانه های این هویت تازه، «بناکننده بودن» است. بنا کردن یعنی ساختن، تقویت کردن و رشد دادن دیگران. بناکننده فقط اطلاعات منتقل نمی کند؛ او انسان ها را بلند می کند. ممکن است کسی سال ها تعلیم بدهد، اما هنوز بناکننده نباشد. بنا شدن زمانی آغاز می شود که محبت، اعتماد و حضور ما باعث رشد دیگران شود.

یک بناکننده می تواند با محبت به برادر یا خواهر خود بگوید: «این مسیر تو را از خدا دور می کند؛ بیا با هم به کلام خدا نگاه کنیم. من در این راه کنارت می مانم.»

این تفاوت بزرگی با فرهنگ جنگل دارد. در جنگل، هر کس فقط به فکر نجات خودش است؛ اما در پادشاهی خدا، هر کس مسئول رشد دیگری نیز هست.

شاگردسازی نیز از همین نقطه آغاز می شود. شاگردسازی صرفاً انتقال دانش کتاب مقدسی نیست؛ ساختن انسان هاست.

ما اعتماد می سازیم، زیرا خدا ابتدا به ما اعتماد کرده است. ما دست دیگران را می گیریم، زیرا دست ما در دست پدر آسمانی است. ما محبت می کنیم، زیرا در محبت او ساکن هستیم. وقتی هویت خود را در مسیح می شناسیم، دیگر خود را برای رقابت با دیگران نمی بینیم، بلکه برای خدمت به دیگران می شناسیم. می فهمیم

برای سخاوت آفریده شده ایم، نه برای خودخواهی؛ برای رابطه آفریده شده ایم، نه برای انزوا؛ برای تأثیرگذاری نیکو آفریده شده ایم، نه فقط برای زنده ماندن. پس در هر شرایطی اینها را زندگی می کنم.

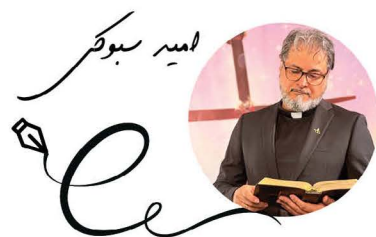
اگر خدا آن قدر جهان را محبت کرد که پسر یگانه خود را بخشید، چگونه می توانیم نسبت به نیازهای دیگران بی تفاوت باشیم؟ شاید نیاز برادر یا خواهر ما تنها نان نباشد؛ بسیاری از انسان ها از سوء تغذیه روحانی رنج می برند. بناکننده کسی است که این گرسنگی را می بیند و تصمیم می گیرد در کنار دیگران بایستد تا آن ها نیز در هویت واقعی خود رشد کنند.

کلیسا نیز دقیقاً برای همین وجود دارد؛ نه فقط برای برگزاری جلسات، بلکه برای توانمندسازی انسان ها.

کلیسا جایی است که ایمانداران یاد می گیرند دیگر مانند تارزان های جنگل زندگی نکنند، بلکه مانند فرزندان پادشاه رفتار کنند.

پادشاهی خدا زمانی در جامعه دیده می شود که فرزندانش هویت واقعی خود را زندگی کنند. آن روز، اعتماد جای ترس را می گیرد، محبت جای منفعت طلبی را، خدمت جای رقابت را و بنا کردن جای ویران کردن را. زیرا پادشاهی خدا، پیش از آنکه یک مکان باشد، یک هویت است؛ هویتی که انسان را از قانون جنگل آزاد می کند و او را به شباهتی که از ابتدا برای آن آفریده شده بود، بازمی گرداند.

بیاید همین امروز با تأمل بر این تفکر ملکوتی به دعوتی که شده ایم بهترین پاسخ را بدهیم. در شماره آینده به دومین شاخه از این هویت یعنی هویت بشارت دهنده خواهیم پرداخت.



امیر سعیدی



به مادر خود گفت: «بانو، دینک
پسرت». سپر به آن شاگرد
گفت: «دینک مادر».
در آن ساعت، آن شاگرد،
دور را به خانه خود برد.

یوم ۱۹: ۲۶ - ۲۷

خانواده زیر صلیب

سلام و درود بر شما خوانندگان عزیز صفحه خانواده‌ای زیر صلیب. سالها در شماره‌های گوناگون مجله اسمیرنا شهادت‌ها و کارهای عظیم خداوند را در زندگی خادمین کلیسا و همینطور دیگر عزیزان شنیدیم و خواندیم.

اما اینبار در این شماره بر آن شدیم تا مصاحبه‌ای با شبان ارشد کلیسای اسمیرنا و مدیر موسسه خدمات مسیحی یوبال باند (JBM) داشته باشیم، کسی که خود نیز صاحب امتیاز و مدیر مسئول همین مجلات می‌باشد و سالهای طولانی ما را در مسیر رشد و شاگردسازی هدایت کرده است تا امروز بتوانیم که مجلات را به صورت ماهیانه در اختیار شما عزیزان قرار دهیم.

در میان فارسی‌زبانان مسیحی، نام امید سبوکی با سال‌ها خدمت، شاگردسازی، آموزش رهبران، انتشار کتاب‌ها و مجلات ماهیانه و همراهی با هزاران ایماندار گره خورده است. او سال‌ها در قبرس، ترکیه و کشورهای مختلف در میان فارسی‌زبانان خدمت کرده و امروز به عنوان شبان کلیسای اسمیرنا و مدیر خدمات (JBM) فعالیت می‌کند، امروز ما در این گفت‌وگو، از سفر ایمان، مسیر خدمت، فلسفه شبانی و رؤیای او برای آینده فارسی‌زبانان می‌شنویم.

درود بر شما برادر امید شبان عزیز خوشحالیم که امروز این فرصت به ما داده شده است تا از شما بشنویم و شهادت شما نیز در این صفحه به یادگار بماند. در ابتدا می‌خواهیم تا لطفاً کمی خودتان را برای عزیزی که شما را نمی‌شناسند، معرفی کنید:

درود بر شما، من هم خوشحال هستم که امروز می‌توانم از کار عظیم خداوند در زندگی خود و همسرم صحبت کنم. من امید سبوکی هستم. سال‌هاست خدا این فرصت را به من داده که در میان فارسی‌زبانان خدمت کنم. امروز در کنار همسرم مهسا و جمع بزرگی از خواهران و برادران در کلیسای اسمیرنا و خدمات (JBM) مشغول خدمت هستیم. اگر بخواهم خودم را در یک جمله معرفی کنم، می‌گویم: «شاگردی که هنوز در حال یاد گرفتن است و تلاش می‌کند در مسیر خدا وفادار بماند.»

برادر امید عزیز مشتاق هستیم تا بشنویم شما چگونه با عیسی مسیح آشنا شدید؟

از نوجوانی همیشه در جستجوی این بودم که خدا کیست. کتاب‌های مختلفی درباره فلسفه، ادیان و مکاتب گوناگون می‌خواندم و کم‌کم به این نتیجه رسیده بودم که مذاهب ساخته انسان‌ها هستند؛ ابزارهایی که شاید زمانی برای کنترل جوامع لازم بوده‌اند، اما امروز دیگر کاربردی ندارند.

در همان دوران، کتاب مقدس به شکلی عجیب وارد خانه ما شد. یکی از دوستان قدیمی ما که سال‌ها از او بی‌خبر بودیم، به مسیح ایمان آورده بود و از طریق او عهد جدید به دست من رسید.

هدف من از خواندن آن ایمان آوردن نبود. می‌خواستم ثابت کنم این کتاب نیز مانند سایر کتاب‌های مذهبی صرفاً نوشته انسان‌هاست و ایرادهای زیادی دارد. اما هرچه بیشتر می‌خواندم، بیشتر شگفت‌زده می‌شدم. تعلیمی مانند محبت به دشمنان، دعا برای آزاردهندگان و بخشش، ذهن مرا درگیر کرده بود.

بعد متوجه شدم بخش‌هایی از عهد جدید به نوشته‌های قدیمی‌تری اشاره می‌کنند که بعدها فهمیدم همان عهد عتیق است. دوست داشتم آن را نیز بخوانم، اما این اشتیاق را به کسی نگفتم.

در همان روزها، شبی رؤیایی دیدم. خودم را بر عرشه یک کشتی دیدم و عیسی مسیح را که به من یک گیتار طلایی و بسته‌ای پیچیده در پارچه داد و فقط یک جمله گفت: «در راه من باش.»

صبح که بیدار شدم اهمیت زیادی به آن ندادم. اما همان روز ما شینم روشن نشد و مجبور شدم با تاکسی به محل کار بروم. راننده‌ای مرا سوار کرد که رفتارش عجیب بود. وقتی به مقصد رسیدم و خواستم کرایه را بپردازم، بسته‌ای پیچیده در پارچه به من داد؛ دقیقاً شبیه همان چیزی که در خواب دیده بودم.

وقتی آن را باز کردم، یک کتاب مقدس کامل، شامل عهد عتیق و عهد جدید، درون آن بود. آن روز فهمیدم خدایی که سال‌ها در جستجویش بودم، در واقع ابتدا او در جستجوی من بوده است. از همان زمان قلبم را به مسیح سپردم، وارد کلیسا شدم و مسیر تازه‌ای در زندگی من آغاز شد.

جلال بر نام خدا. چقدر شنیدن این شهادت باعث دلگرمی و قوت قلب است. بعد از آن چه عواملی به رشد شما در ایمان کمک کردند؟

یکی از بزرگ‌ترین برکات زندگی من این بود که همسرم پیش از من به مسیح ایمان آورده بود. بنابراین وقتی وارد این مسیر شدم، در خانه کسی را داشتم که بخشی از این راه را پیش از من پیموده بود. اما عامل مهم دیگر کلیسا بود. ما در کلیسا دوستانی پیدا کردیم که به خانواده روحانی ما تبدیل شدند. خدا از طریق روابط، مشارکت‌ها و دوستی‌هایی که در کلیسا شکل گرفت، ما را رشد داد. من همیشه معتقدم خدا فقط از طریق مطالعه کتاب مقدس یا دعا انسان را رشد نمی‌دهد؛ بلکه از طریق مردم خود نیز این کار را انجام می‌دهد. کلیسا برای ما مکانی نبود که فقط جلسات مذهبی برگزار شود؛ بلکه خانه‌ای بود که در آن رشد کردیم.

حقیقتاً شکر برای وجود شما و همسر عزیزتان که همیشه پا به پای شما در این مسیر خدمتی قدم برداشتند مهم‌ترین تغییری که پس از شناخت مسیح در نگرش شما ایجاد شد چه بود؟

بزرگ‌ترین تغییر، نگاه من به زندگی و آینده بود. پیش از ایمان، دنیا برای من مجموعه‌ای از اتفاقات پراکنده و بی‌ارتباط بود. اما وقتی با خدا و کتاب مقدس آشنا شدم، احساس کردم ناگهان تصویر بزرگ‌تری را می‌بینم.

برای من دنیا شبیه یک فیلم سینمایی عظیم شد؛ فیلمی که نویسنده، کارگردان و هدف مشخصی دارد. خدا داستانی را طراحی کرده و تاریخ در مسیر آن حرکت می‌کند.

در این روایت، هر یک از ما نیز نقشی داریم. ما شخصیت‌هایی هستیم که وارد این داستان می‌شویم و فرصت پیدا می‌کنیم نقش خود را ایفا کنیم. زیبایی ماجرا این است که وقتی با هدایت خدا حرکت می‌کنیم، نه تنها آن نقشه الهی پیش می‌رود، بلکه خود ما نیز برکت، شادی و رضایت واقعی را تجربه می‌کنیم. امروز ایمان دارم که خدا برای هر انسان هدفی دارد و هیچ قدرتی نمی‌تواند مانع تحقق برنامه‌های او شود.

آمین. چگونه متوجه شدید خدا شما را برای شبانی فراخوانده است؟

خدمت من از کارهای کوچک آغاز شد. سال‌های ابتدایی به عنوان رهبر پرستش خدمت می‌کردم. آن روزها امکانات محدودی وجود داشت و حتی برای اعضای کلیسا بخش‌هایی از کتاب مقدس و درس‌ها را تکثیر می‌کردیم تا همه بتوانند آنها را مطالعه کنند. اما با گذشت زمان، آن رؤیایی که در ابتدای ایمان دیده بودم، معنای عمیق‌تری پیدا کرد؛ همان جمله:

«در راه من باش.» وقتی به یوحنا ۲۱ نگاه می‌کنم، جایی که عیسی به پطرس می‌گوید «گوسفندان مرا خوراک بده» و سپس می‌فرماید «مرا پیروی کن»،

در این قسمت با ما گذاشتید. سخن پایانی شما چیست؟

اگر بخواهم این گفت‌وگو را با یک دعا به پایان برسانم، دعای من این است که خدا قلب‌های فارسی‌زبانان را برای شناخت حقیقت باز کند. دعا می‌کنم هر کسی که در جستجوی معنا، امید و حقیقت است، با خدای زنده ملاقات کند و اگر خدا

بخواهد، اسمیرنا و همه خدمت‌های

وابسته به آن تنها ابزاری کوچک

باشند تا انسان‌های بیشتری

عشق پدر آسمانی را تجربه

کنند، شفا بیابند، دعوت

خود را کشف کنند و در

برنامه نیکوی خدا برای

زندگی‌شان قدم بردارند.

به قلب پدر نزدیک می‌کند. یکی از بزرگ‌ترین نمونه‌های این وفاداری را در مجله اسمیرنا دیده‌ام. بیش از ده سال است که این مجله منتشر می‌شود و امروز بیش از ۱۲۰ شماره از آن در دسترس فارسی‌زبانان قرار گرفته است. صادقانه بگویم، تقریباً هر ماه تصور می‌کردم شاید این آخرین شماره باشد. مشکلات مالی، تولید محتوا، طراحی، چاپ و ده‌ها چالش دیگر همیشه وجود داشته است. اما هر ماه خدا راهی باز کرده است. اگر از من بپرسید چه کسی در تمام این سال‌ها ثابت و وفادار کنار این خدمت ایستاده است، پاسخ من فقط یک نفر است: خداوند.

هللویا شکر برای کارهای عجیب او. امروز چه رؤیایی برای آینده خدمت اسمیرنا دارید؟

من اسمیرنا را شبیه قطاری می‌بینم که واگن‌های مختلفی دارد؛ مجله، رسانه، کتاب‌ها، انتشارات، کلیساها، گروه‌های خانگی، آموزش رهبران و بسیاری بخش‌های دیگر. دعای ما این نیست که خودمان مقصد این قطار را تعیین کنیم. دعای ما این است که خدا آن را از ایستگاهی به ایستگاه دیگر هدایت کند و دقیقاً به جایی برساند که خودش برای آن در نظر گرفته است. روای من این است که هر ایرانی بتواند آزادانه درباره خدا بشنود. اما حتی بیشتر از آن، آرزو دارم انسان‌ها از زخم‌هایی که از مذهب، افراد مذهبی و تجربه‌های تلخ گذشته بر دل دارند، شفا پیدا کنند. متأسفانه بسیاری از مردم آن‌قدر از شعارها و فشارهای مذهبی خسته شده‌اند که وقتی نام خدا را می‌شنوند، درهای قلب خود را می‌بندند. دعای من این است که خدا از طریق اسمیرنا، مجله، رسانه‌ها، کتاب‌ها و کلیساها، قلب‌های تازه‌ای را لمس کند و گوش‌های بسته را برای شنیدن حقیقت باز کند. من باور دارم مسیحیت در اصل یک مذهب نیست؛ بلکه دعوتی به یک رابطه زنده با خداست.

آرزوی من این است که هر فارسی‌زبان خدای حقیقی

را بشناسد، دعوت الهی خود را کشف کند و بهترین

نقش ممکن را در داستانی که

خدا برای زندگی

او نوشته است ایفا

نماید. همان‌طور

که خداوند در ارمیا ۲۹

می‌فرماید، او برای فرزندانش

فکرهای سلامتی، امید و آینده دارد. دعا

می‌کنم هر فارسی‌زبان فرصت کند این

حقیقت را شخصاً تجربه کند.

آمین، ممنونیم از شما و وقتی که

احساس می‌کنم بخش مهمی از دعوت زندگی من در همین آیات خلاصه شده است.

صادقانه بگویم، هیچ‌وقت ارتباط زیادی با عنوان «کشیش» نداشته‌ام. اما واژه «شیان» برای من معنا دارد. شبانی یعنی مراقبت، همراهی و کمک به رشد فرزندان خدا.

اگر امروز خدا مرا به این خدمت فراخوانده، هدف آن این است که دست فرزندانش را بگیرم و به آنها کمک کنم بهترین نقش خود را در داستان خدا کشف و زندگی کنند.

به عنوان کسی که سالهاست شما را می‌شناسم و شاگرد شما هستم شهادت می‌دهم که چطور همیشه به ما کمک کردید تا هویت حقیقی خود را بشناسیم و در خواندگی‌مان قدم برداریم. برای ما بگویید که فلسفه شما در ساختن یک خانواده روحانی چیست؟

خدا از همان ابتدا روشی جالب به ما آموخت. تقریباً هر کسی که وارد کلیسا می‌شد، پس از مدتی به نوعی در کار مجله اسمیرنا مشارکت می‌کرد. شاید از بیرون به نظر برسد که ما به نیروی بیشتری برای تولید مجله نیاز داشتیم، اما حقیقت این است که بیشتر از مجله، خود آن افراد به این فرایند نیاز داشتند.

آنها مجبور می‌شدند مطالب را بخوانند، فکر کنند، سؤال پرسند و درباره کلام خدا عمیق‌تر بیندیشند. در عین حال یاد می‌گرفتند با دیگران همکاری کنند، روابط سالم بسازند و در کنار یکدیگر خدمت کنند. به همین دلیل همیشه باور داشته‌ام کلیسا قبل از هر چیز یک خانواده است. خانواده بی‌نقص نیست، اما جایی است که افراد به یکدیگر تعلق دارند، برای رشد یکدیگر تلاش می‌کنند و محبت را به سبک زندگی تبدیل می‌کنند.

بله، خود من نیز یکی از همان افرادی بودم که وقتی قدم در خدمت مجله گذاشتم هیچ چیز بلد نبودم، اما با گذشت زمان و صبوری شما در شاگردسازی کلیسا رشد کردم، برادر امید عزیز شما خدا را در چه چیزی بیش از همه وفادار دیده‌اید؟

اگر بخواهم تنها یک چیز را نام ببرم، آن وفاداری خدا در شبانی کردن فرزندانش است. خدا مانند شیان اعظم، فرزندان خود را هدایت می‌کند. او برنامه‌های نیکو برای آنها دارد و دعوتشان می‌کند تا در مسیر او بهترین هدایت را دریافت کنند.

من معتقدم ما فارسی‌زبانان بیش از هر زمان دیگری نیاز داریم از نگاه صرفاً مذهبی عبور کنیم و به رابطه‌ای زنده با خدا برسیم. مذهب گاهی انسان را از خدا دور می‌کند، اما رابطه با خدا او را





سمت راست می‌بینیم که برخلاف همه به سمت مسیح می‌آید تا سید خالیش از شناخت مسیح و رابطه با او پر شود. دو تابلوی روی دیوار نمایانگر باغ عدن است که بعد از ناطاعتی آدم و حوا از باغ رانده شدند، چیزی که در معبد اتفاق افتاد. نقاش با استفاده از مهارت خود در تکنیک نقاشی سعی بر این کرده توجه مخاطب را به صندوقی که سنگین است جلب کند؛ صندوقی که نشان از اطلاعات، پول یا جلال خودمان می‌باشد. آمین که امروز با درک از قیام مسیح سبدهای خالی ما نیز پر شود و با او وارد رابطه عمیق‌تر شویم.



موسی که از بالای کوه پایین می‌آید شاهد ابرهای روشن هستیم، همچنین درخت خشک پشت گوساله نشان از نبودن حیات می‌باشد. خدا در حال مکتوب کردن روش‌های نزدیک شدن قوم به خودش بود اما آنها بتی می‌سازند و فکر می‌کنند که در حال پرستش خداوند هستند. کودکانی را در تصویر می‌بینیم به این معنا که آنها از رفتار ما الگوبرداری می‌کنند و عملکرد ما بر روی نسل بعدی تاثیرگذار خواهد بود.



بیرون راندن صرافان از معبد

این اثر از نقاش و مجسمه‌ساز اسپانیایی بنام دُمنیکاس ملقب به «الگرکو» می‌باشد. او در طراحی‌های خطی و استفاده از محدودیت‌های رنگی بسیار زبانزد بوده است. «الگرکو» این تابلو را در سال ۱۶۰۰ با رنگ روغن بر روی بوم بر اساس انجیل مرقس باب ۱۱ به تصویر کشیده است.

عیسی با وارد شدن به معبد می‌بیند که مردم بجای دعا و عبادت به خرید و فروش پرداخته‌اند، پس تمام میزها و وسایل آنها را بیرون انداخت و گفت این معبد جایی برای پرستش قوم‌ها می‌باشد؛ مسیح با اینکار معبد را پاکسازی کرد. امروزه ما بعنوان معبد خدا، عضوی از کلیسا و بدن مسیح چطور زندگی می‌کنیم؟

در تصویر سبدهای خالی که نقاش به تصویر کشیده است نشان از آن است که ما با این سبدهای خالی نمی‌توانیم خدمت کنیم و با الهیات، اطلاعات و دانسته‌هایمان نمی‌توانیم سبدهای خود را پر سازیم. زنی را در گوشه



پرستش گوساله طلایی

این تابلو اثر نیکولاس پوسین نقاش فرانسوی می‌باشد. او به دلیل خطوط کشیده شده و منطقی که در ترسیم آثارش به کار می‌گرفت نقاشی‌هایش قابل تأمل و بسیار برجسته خوانده شده است.

نیکولاس این تابلو را با تکنیک رنگ روغن روی بوم در ابعاد ۱۵۴ در ۲۱۴ سانتیمتر در سال ۱۶۳۴ بر اساس خروج باب ۳۲ به تصویر کشیده است. قوم خدا به رهبری موسی از مصر بیرون آورده شدند و زمانی که موسی برای ملاقات با خدا بالای کوه می‌رود تا روش نزدیک شدن به خدا و فرمان‌های او را مکتوب بر لوحی سنگی دریافت کند قوم بدون منتظر ماندن موسی به هارون شکایت می‌کنند که موسی شاید برنگردد، پس برای ما خدایی بساز تا او را پرستیم؛ و هارون با استفاده از طلا گوساله‌ای می‌سازد. آنها می‌خواستند خدای خودشان را به روش و فرهنگ دیرینه خود و چیزی که در ذهنشان بود به شکل بتی ساخته و پرستند. بالای سر گوساله طلایی شاهد ابرهای تیره و تاریک و بالای سر



گردآوری: تیم جوانان اسمیرنا



در تابلو یک پنجره می‌بینیم که عیسی و مریم هستند و یک قاب کلی که مارتا می‌باشد. ما هم دنیا را یک قاب بزرگ می‌بینیم و فکر می‌کنیم آن درست است، اما مسیح می‌گوید «من در تنگ و باریک هستم؛» زاویه درست جایی است که مریم و عیسی نشسته‌اند و قاب اصلی اشتباه است. آمین که ما هم مثل مریم به ریشه وصل شویم. در این نقاشی ماهی نشانه برکت، تخم مرغ نشانه تولد تازه در عیسی و جام هم نشانی از خون عیسی است. مارتا می‌خواست عیسی را برکت دهد اما در حقیقت این عیسی بود که آمده بود تا او را برکت دهد.



این یک میز معمولی نیست زیرا نشانی از تاک حقیقی می‌باشد. وقتی شاگردان در آن میز و خوردن نان شریک شدند عیسی را شناختند چرا که با مرگ و قیام او نیز شریک شدند. امروز شاید ما هم عیسی را بعنوان پیامبر و پیام آورنده صلح می‌بینیم، اما تا صلیب و قیام او را درک نکنیم نمی‌توانیم او را بشناسیم؛ عیسی کفار گناهان ما شد و ما با ایمان آوردن به او وارد عهدی تازه و حیات جاودان می‌شویم.



درودی دوباره به شما دوست‌داران هنر. باز هم در این صفحه باهم هستیم تا نگاهی به استادان هنر داشته و بر آثارشان تأملی کنیم. باشد که با تأمل بر این آثار وارد رابطه‌ای عمیق‌تر با خداوند شویم.



عیسی در خانه مریم و مارتا

این تابلو اثر «دیگو رودریگز» می‌باشد که در سال ۱۶۲۰ در ابعاد ۶۰ در ۱۰۳ سانتیمتر با رنگ روغن روی بوم کشیده شده است. دیگو نقاش اسپانیایی بود که در سال‌های ۱۶۲۱ تا ۱۶۶۵ زندگی می‌کرد. او این اثر را بر اساس انجیل لوقا باب دهم به تصویر کشیده است.

عیسی به خانه مریم و مارتا وارد می‌شود، پس مارتا سریع به آشپزخانه رفته تا برای عیسی تدارک ببیند و مریم تمام وقت پایین پای عیسی نشسته بود و حرف‌های او را می‌شنید. مریم چه چیز از عیسی دیده بود که لحظه‌ای از عیسی جدا نشد؟ مارتا در حقیقت می‌خواست تدارکی عالی برای عیسی ببیند و بهترین‌ها را تقدیم میهمان‌اش کند، اما مریم پایین پای خداوند نشسته و به حرف‌های او گوش می‌دهد.

امروز ما کدام را انتخاب می‌کنیم، در زندگی‌هایمان چطور عمل می‌کنیم! مانند مارتا که از عیسی جدا شد تا خدمتی انجام دهد یا مریم که پایین پای عیسی نشست تا با عیسی خدمت کند؟



شام در عمانوس

این تابلو اثر میکال آنجلو نقاش و هنرمند فعال ایتالیایی می‌باشد. او در نوع و تکنیک‌های نقاشی یک تحول بزرگ ایجاد کرد؛ این هنرمند بخاطر شخصیت خشنی که داشت حتی یکبار بخاطر قتل بازداشت شد و در نهایت در سن ۳۹ سالگی بر اثر مالاریا درگذشت. او این تابلو را در ابعاد ۱۳۹ در ۱۹۵ سانتیمتر با رنگ روغن روی بوم در سال ۱۶۰۱ بر اساس انجیل لوقا باب ۲۴ به تصویر کشیده است.

پطرس و کلیوپاس در راه رفتن به مقبره بودند تا آنچه برای عیسی رخ داده بود را ببیند اما در منطقه‌ای به نام عمانوس عیسی بر آنها ظاهر گشت، هر چند او را نشناختند اما از او خواستند تا با آنها بماند. در این تصویر پیاله و انگور نشان از عهدی تازه و نان نشانی از خود مسیح است. نقاش با استفاده از سایه‌پردازی تصویر ماهی‌ای را در کنار میز به تصویر کشیده است که نشان از برکتی است که در مسیح داریم و انار هم نشانه کلیسا می‌باشد.

سینمای جهان

نگاهی به



شناسنامه فیلم

«ربات وحشی» یکی از موفق‌ترین و تأثیرگذارترین انیمیشن‌های سال‌های اخیر است که توسط کریس ساندرز، کارگردان خوش‌فکر هالیوود، ساخته شده است. ساندرز که پیش‌تر آثاری ماندگار همچون «لیلو و استیج»، «چگونه اژدهای خود را تربیت کنیم» و «خانواده غارنشین‌ها» (The Croods) را کارگردانی کرده، این بار با اقتباس از مجموعه

کتاب‌های محبوب پیتز براون، اثری خلق کرده که هم برای کودکان جذاب است و هم برای بزرگسالان عمیق و تأمل‌برانگیز. کریس ساندرز علاوه بر کارگردانی، در مقام نویسنده نیز سابقه درخشانی دارد و نام او در کنار آثاری چون «مولان»، «شیرشاه» و «خانواده غارنشین‌ها ۲» دیده می‌شود.

خلاصه فیلم

در پی یک طوفان سهمگین، چند ربات خدماتی در دریا گم می‌شوند. یکی از آن‌ها، ربات شماره ۷۱۳۴ که بعدها با نام «راز» شناخته می‌شود، به شکلی اتفاقی در جزیره‌ای دورافتاده و مملو از حیوانات وحشی فعال می‌شود.

راز در ابتدا تنها یک ماشین برنامه‌ریزی شده است که می‌خواهد وظیفه خود را پیدا کند. اما به مرور زمان و در تعامل با حیوانات جزیره، وارد سفری تازه می‌شود؛ سفری که او را از یک ربات صرف، به موجودی مراقبت‌کننده، حمایتگر و فداکار تبدیل می‌کند. او تلاش می‌کند زبان حیوانات را بیاموزد، خطر را

«مأموریت» آشکار می‌شود. برنامه می‌تواند کارآمد باشد، اما لزوماً حیات‌بخش نیست. راز به تدریج چیزی را کشف می‌کند که در هیچ کد برنامه‌نویسی وجود نداشت؛ قلبی مراقبت‌کننده، ایتارگر و شبیه به قلب یک پدر. او با وجود ترس‌ها، شکست‌ها و حتی دشمنی حیوانات، مأموریت خود را رها نمی‌کند. از بی‌مهری‌ها دل‌سرد نمی‌شود و از نادانی دیگران عقب‌نشینی نمی‌کند. بلکه همچنان به محافظت، آموزش و رشد دادن دیگران ادامه می‌دهد.

شاگردسازی در دل طبیعت:

یکی از زیباترین بخش‌های فیلم، رابطه راز با جوجه‌غاز کوچکی است که مسئولیت نگهداری او را بر عهده می‌گیرد. راز تنها به زنده ماندن این پرنده فکر نمی‌کند؛ بلکه او را برای پرواز آماده می‌کند. این تصویر یادآور مفهوم عمیق شاگردسازی است؛ فرآیندی که در آن هدف صرفاً مراقبت از یک فرد نیست، بلکه آماده کردن او برای رسیدن به ظرفیت کامل زندگی است.

چارچوب برنامه‌ریزی اولیه‌اش فراتر می‌رود و مأموریت واقعی خویش را کشف می‌کند. او دیگر صرفاً برای انجام یک وظیفه کار نمی‌کند؛ بلکه برای رشد دادن، حمایت کردن و ساختن آینده‌ای بهتر زندگی می‌کند.

از تخم تا پرواز:

در سراسر فیلم، تصویر «پرورش دادن» بارها تکرار می‌شود. از مراقبت از یک تخم کوچک گرفته تا آماده کردن پرنده‌ای برای پرواز، همه چیز درباره رشد دادن نسل بعد است. این همان اصل مهمی است که در خانواده، کلیسا و جامعه نیز دیده می‌شود. زندگی زمانی معنا پیدا می‌کند که آنچه به ما سپرده شده را رشد دهیم و به نسل بعد منتقل کنیم. راز در نهایت درک می‌کند که عشق واقعی، تنها در محافظت خلاصه نمی‌شود؛ بلکه در آماده کردن دیگران برای پرواز معنا پیدا می‌کند.

جمع‌بندی

«ربات وحشی» در ظاهر یک انیمیشن کودکانه با رنگ‌های زیبا و شخصیت‌های دوست‌داشتنی است، اما در لایه‌های عمیق‌تر خود، درباره مأموریت، محبت، مسئولیت و زندگی‌بخشی سخن می‌گوید. این فیلم به ما یادآوری می‌کند که انسان برای زندگی در ترس و انزوا آفریده نشده است. ما دعوت شده‌ایم تا همچون باغبانان خداوند، حافظان زندگی، پرورش‌دهندگان نسل بعد و حاملان امید باشیم. شاید مهم‌ترین پرسشی که پس از تماشای این انیمیشن باید از خود پرسیم این باشد:

آیا ما صرفاً طبق برنامه‌های این دنیا زندگی می‌کنیم، یا مأموریت حقیقی خود را از خالقمان دریافت کرده‌ایم؟ تماشای این انیمیشن زیبا و تأثیرگذار را به همه خانواده‌های مسیحی، به‌ویژه کودکان و نوجوانان، صمیمانه پیشنهاد می‌کنیم؛ اثری که می‌تواند زمینه گفت‌وگوهای عمیق و ارزشمند درباره محبت، مسئولیت و هدف زندگی را در خانواده فراهم کند.

بررسی فیلم

مأموریت؛ چیزی فراتر از برنامه‌ریزی:

«ربات وحشی» را می‌توان داستان کشف مأموریت دانست؛ سفری از انجام وظیفه‌های از پیش تعیین‌شده به سوی درک معنای واقعی زندگی. در نگاه نخست، راز فقط یک ربات است؛ ماشینی که برای انجام دستورات برنامه‌ریزی شده است. اما به تدریج درمی‌یابد که زندگی چیزی فراتر از اجرای برنامه‌هاست. این موضوع یادآور تصویری است که کتاب مقدس از انسان ارائه می‌دهد. خداوند انسان را آفرید تا باغ را کار کند و از آن محافظت نماید. انسان از ابتدا برای مراقبت، پرورش و زندگی‌بخشی خلق شد. ورود راز به جنگل، تا حدی این تصویر را تداعی می‌کند. او به جای سلطه‌گری، نقش نگهبان و محافظ را بر عهده می‌گیرد. به جای بهره‌برداری، به حفظ و رشد محیط پیرامون خود می‌اندیشد.

قلب پدرانه در برابر عملکرد ماشینی:

در نیمه دوم فیلم، با ربات‌های دیگری روبه‌رو می‌شویم که همچنان صرفاً بر اساس برنامه‌های از پیش تعریف‌شده عمل می‌کنند. آن‌ها برای خدمت به انسان طراحی شده‌اند، اما در مسیر اجرای مأموریت خود، نابودی طبیعت، آسیب به پرندگان و از بین بردن زندگی را نیز مجاز می‌شمارند. اینجاست که تفاوت میان «برنامه» و

راز غذا می‌دهد، محافظت می‌کند، آموزش می‌دهد و تشویق می‌کند؛ اما در نهایت اجازه می‌دهد پرنده مسیر خود را پیدا کند و پرواز کند. محبت حقیقی همیشه به رشد و بلوغ دیگران منجر می‌شود.

برنامه‌های این دنیا یا مأموریت الهی:

یکی از پیام‌های عمیق فیلم این است که بسیاری از ما نیز مانند ربات‌های برنامه‌ریزی‌شده زندگی می‌کنیم. تجربه‌های تلخ، ترس‌ها، زخم‌های گذشته و فشارهای جامعه، به مرور برنامه‌ای در ذهن ما ایجاد می‌کنند که هدف اصلی آن تنها بقاست؛ دوری از درد، اجتناب از خطر و محافظت از خود. اما آیا این همان هدفی است که خداوند برای انسان در نظر گرفته است؟

فیلم به شکلی ظریف یادآوری می‌کند که زندگی فقط درباره حفظ خود نیست، بلکه درباره زندگی بخشیدن به دیگران است. راز زمانی به معنای واقعی وجود خود دست پیدا می‌کند که از

سینمای ایران



شناسنامه فیلم

”زن و بچه“ تازه‌ترین اثر سعید روستایی، فیلمساز و فیلمنامه نویس شناخته‌شده سینمای کشور است که پیش از این آثاری مانند گار همچون «ابد و یک روز»، «متری شش و نیم» و «برادران لیلا» را در کارنامه هنری خود ثبت کرده است. این فیلم که نویسندگی آن نیز بر عهده خود سعید روستایی بوده، از حضور بازیگران برجسته‌ای چون: پریناز ایزدیار - پیمان معادی - حسن پورشیرازی - فرشته صدرعرفایی و ... بهره می‌برد؛ بازیگرانی که با نقش‌آفرینی‌های قدرتمند خود، تأثیرگذاری فیلمنامه و کارگردانی را دوچندان کرده‌اند.



خلاصه فیلم

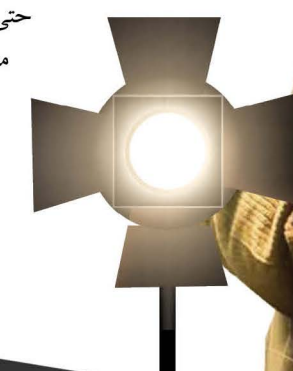
مهناز (با بازی پریناز ایزدیار) پرستاری است که همراه دو فرزند خود، علیار و ندا، تلاش می‌کند زندگی تازه‌ای را آغاز کند. او و حمید (با بازی پیمان معادی)، راننده آمبولانس، تصمیم دارند با ازدواج وارد فصل جدیدی از زندگی شوند.

اما همه چیز پس از مراسم خواستگاری تغییر می‌کند. حمید به خواهر مهناز علاقه‌مند می‌شود و از ازدواج با او عقب‌نشینی می‌کند. این اتفاق بحرانی عمیق در خانواده ایجاد می‌کند. علیار، فرزند نوجوان مهناز که خود با چالش‌های دوران نوجوانی دست‌وپنجه نرم می‌کند، در مواجهه با این آشفتگی‌ها از پنجره به بیرون می‌پرد و جان خود را از دست می‌دهد. این حادثه نقطه آغاز تحولی عظیم در زندگی همه شخصیت‌های داستان است؛ تحولی که پرده از حقایق تلخ و گاه تکان‌دهنده برمی‌دارد.



بررسی فیلم

”زن و بچه“ را می‌توان روایتی تلخ از جامعه‌ای دانست که در آن بسیاری از افراد، هدف و مسئولیت واقعی خود را گم کرده‌اند. فیلم نشان می‌دهد چگونه بی‌هدفی، انسان را به سمت بی‌مسئولیتی سوق می‌دهد و بی‌مسئولیتی، به ویرانی روابط، خانواده و حتی آینده نسل بعد منتهی می‌شود.



فصل اول: بی‌هدفی و گریز از مسئولیت

در نخستین لایه داستان، تقریباً هیچ‌یک از شخصیت‌ها درک روشنی از هدف و مسئولیت خود ندارند. مهناز به عنوان یک پرستار، در یکی از صحنه‌ها هنگام وصل کردن سرم به بیمار مشغول گفت‌وگوی تلفنی است و ناخواسته به بیمار آسیب می‌زند؛ اما حتی برای این اشتباه نیز عذرخواهی نمی‌کند. این صحنه تصویری کوچک از مشکلی بزرگ‌تر است: نپذیرفتن مسئولیت. همین الگو را در نقش او به عنوان مادر نیز می‌بینیم. او در زندگی شخصی، تربیت فرزند و حتی در تصمیم برای ازدواج، تصویری روشن از هدف و مسیر درست ندارد.

حمید نیز ازدواج را نه بر پایه عشق، تعهد یا تشکیل خانواده، بلکه برای رسیدن به منافع شخصی و دریافت ارث دنبال می‌کند. مهناز با وجود آگاهی از این انگیزه نادرست، با آن همراه می‌شود؛ زیرا خود نیز درک روشنی از معنای ازدواج ندارد.

خواهر مهناز نیز با وجود آگاهی از بی‌وفایی و بی‌ثباتی حمید، وارد رابطه‌ای می‌شود که پایه‌های آن از ابتدا بر صداقت و وفاداری استوار نیست.

علیار، نوجوان داستان، محصول همین فضای آشفته است. او نه معنای مدرسه را درک کرده، نه هدف آموزش را و نه جایگاه احترام به معلم و ناظم را. نتیجه چنین سردرگمی‌ای، سرکشی، فرار و در نهایت سقوطی مرگبار است. حتی ناظم مدرسه نیز مأموریت اصلی خود را فراموش کرده است. به جای شاگردسازی و هدایت، تنها به تهدید، اخراج و پاک کردن صورت مسئله روی می‌آورد.

فصل دوم: مقصر همیشه دیگری است

وقتی انسان هدف اصلی زندگی را گم می‌کند، مسئولیت اعمال خود را نیز نمی‌پذیرد. در چنین شرایطی، ساده‌ترین راه این است که تقصیر را بر گردن دیگران بیندازد. پس از مرگ علیار، تقریباً همه شخصیت‌ها درگیر همین چرخه می‌شوند. هر کس دیگری را مسئول می‌داند و کمتر کسی حاضر است سهم خود را در فاجعه ببیند. این فصل از داستان نشان می‌دهد چگونه عدم مسئولیت‌پذیری، رابطه‌ها را تخریب می‌کند، اعتماد را از بین می‌برد و انسان را از سازندگی به سوی ویرانگری سوق می‌دهد.

فصل سوم: انتقام

وقتی پذیرش مسئولیت جای خود را به سرزنش دیگران می‌دهد، انتقام متولد می‌شود. مهناز به دنبال انتقام از حمید است و حمید نیز در برابر او واکنش نشان می‌دهد. هر اقدام، واکنشی تازه می‌آفریند و هر واکنش، زخمی عمیق‌تر ایجاد می‌کند. در این مرحله،

شرارت به آرامی در روابط رشد می‌کند. خانواده از هم می‌پاشد، انسانیت رنگ می‌بازد و تاریکی بر تصمیم‌های شخصیت‌ها سایه می‌اندازد. فیلم به خوبی نشان می‌دهد که انتقام هرگز ویرانی را متوقف نمی‌کند؛ بلکه تنها دامنه آن را گسترش می‌دهد.

فصل چهارم: بخشش یا فقط عبور کردن؟

در پایان فیلم، شخصیت‌ها به نوعی از کنار یکدیگر عبور می‌کنند. ناظم مدرسه در دادگاه علیه مهناز شهادت نمی‌دهد. برخی کینه‌ها فروکش می‌کنند و بعضی زخم‌ها ظاهراً بسته می‌شوند.

اما پرسش مهم فیلم اینجاست:

آیا این بخشش واقعی است یا فقط خستگی از ادامه جنگ؟ آیا شخصیت‌ها تغییر کرده‌اند یا صرفاً از ادامه درگیری دست کشیده‌اند؟ فیلم پاسخی قطعی نمی‌دهد و این انتخاب را به مخاطب واگذار می‌کند. آیا چرخه ویرانگر گذشته دوباره تکرار خواهد شد یا راهی تازه آغاز می‌شود؟

نگاهی از منظر ایمان

در واپسین لحظات فیلم، نوزادی در آغوش گرفته می‌شود. این کودک نماد نسل آینده است؛ نسلی که وارث تصمیم‌ها، انتخاب‌ها و سبک زندگی امروز ما خواهد بود.

”زن و بچه“ این پرسش را پیش روی ما قرار می‌دهد: آیا ما امروز در مسیر هدف و اراده خداوند زندگی می‌کنیم یا با بی‌مسئولیتی‌های خود، تاریکی را به نسل بعد منتقل می‌کنیم؟

کتاب مقدس بارها انسان را به مسئولیت‌پذیری فرا می‌خواند. خداوند ما را دعوت می‌کند که در خانواده، کار، ازدواج، فرزندپروری و جامعه، امانت‌دارانی وفادار باشیم؛ زیرا هر انتخاب ما آینده‌ای را شکل می‌دهد که دیگران در آن زندگی خواهند کرد.

”زن و بچه“ بیش از آنکه داستان مرگ یک نوجوان باشد، روایت مرگ تدریجی مسئولیت‌پذیری در یک جامعه است؛ و در عین حال هشدار است برای بازگشت به هدف، حقیقت و مسئولیتی که خداوند بر دوش هر یک از ما نهاده است.

تماشای این فیلم را همراه با گفت‌وگو و مشارکت خانوادگی درباره موضوع «مسئولیت‌پذیری» و «هدف زندگی» به همه خانواده‌های عزیز در مسیح پیشنهاد می‌کنیم.

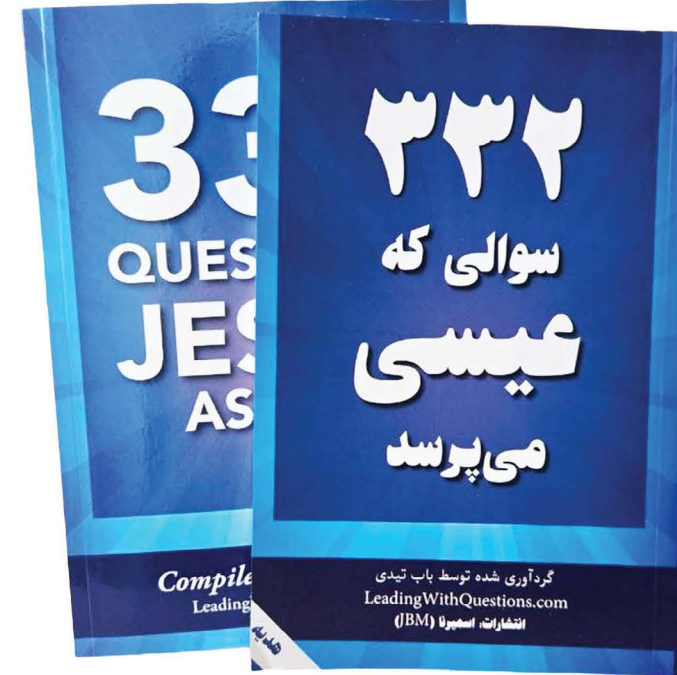
..... معرفی کتاب

نام کتاب: ۳۳۲ سوالی که عیسی می پرسد
گردآورنده: باب تیدی



باب تیدی به مدت ۴۶ سال، کارمند (کرو) بوده و در حال حاضر در رهبرسازی ایالت متحده خدمت می کند. تمرکز وی بر کمک به رهبرسازی نسل بعدی رهبران کرو می باشد. نقش او شامل استخدام رهبران برجسته از تجارت، آموزش، دولت و پزشکی، ارتش و سازمانهای مسیحی برای مربیگری رهبران کرو است. در این کتاب ما با ۳۳۲ سوال عیسی که از شاگردان می پرسد مواجه می شویم.

باب تیدی در این کتاب مجموعه سؤالاتی از چهار انجیل را گردآوری کرده و تمرکز ما را بر این قسمت جلب می کند. شاید همیشه از سؤالاتی که عیسی در اناجیل پرسیده سطحی رد می شویم و تامل چندانی نمی کنیم. اما باب تیدی در مجموعه کتاب هایش به اهمیت سوال پرسیدن پرداخته و کمک می کند تا ما نیز در برخورد با دیگران و صحبت با آنها نظراتشان را پرسیده و با سوال کردن رابطه و مشارکت را به سطحی تازه تر برده و باعث شویم تا طرف مقابل هم در تامل و پیدا کردن راه حل ها قدم بردارد.



عیسی نه تنها تعلیم می داد و با شاگردان سخن می گفت بلکه با سوال کردن به آنها کمک می کرد تا خودشان نیز به تامل رفته و به عمق موضوع بیشتر فکر کنند و اهمیت آن را بدانند و درک و فهم عمیق تری از سوال، چالش و مشکل خودشان پیدا کنند. پس این موضوع باعث رشد عمیق تر و بلوغ روحانی قوی تری در انسان ها خواهد شد. سوال پرسیدن همینطور به رشد روابط و عمیق تر شدن دوستی ها کمک شایانی می کند چرا که در پی آن شناخت و مسیری به سمت مقصد نهفته است. ما با سوال پرسیدن یکدیگر را تشویق به ادامه گفتگو می کنیم.

باب تیدی با گردآوری این سؤالات به ما یادآور می شود که عیسی، نه تنها گوینده، بلکه شنونده ای بود که با محبت و صبوری حرف ها و خواسته های دیگران برایش مهم بود.

شما چطور؟ آیا امروز وقتی در مشارکتی هستید تنها گوینده هستید یا با سوال پرسیدن به طرف مقابل هم کمک می کنید تا نظرش را عنوان کند؟ باب تیدی با گردآوری سؤالات عیسی از صحبت هایش کمک می کند تا علاوه بر نگاهی عمیق تر به این پرسش ها، خودمان نیز نسبت به صحبت هایی که می کنیم سؤالاتی را جمع آوری و عنوان کنیم. چرا که سوال ها ما را به رشدی بالاتر می برد. شما را تشویق می کنیم که این کتاب را مطالعه کنید و همچنین برای دریافت نسخه های چاپی با راه های ارتباطی در انتهای صفحه با ما در تماس باشید.



باب تیدی

رهبران
بزرگ

سوال

می پرسد

فهرست ۱۰۰ شرکت موفق

ترجمه: کلیسای اسمیرنا (IBM)

پیش گفتاری از ترنس دونابو
مدیر شرکت آموزشی ایوسون الکترونیک

اکنون

این شد

یک سوال

عالی

باب تیدی

ترجمه: کلیسای

شامل گزیده ای از کتاب «پیش از یک تجارت»
به قلم «جاش مک داوول»



که پولسی،

رسول عیسی مسیح

می پرسد

گردآوری شده توسط باب تیدی و رید دیویدسون

۳۳۲ سوالی که

عیسی می پرسد

۳۳۲
سوالی که
عیسی
می پرسد

گردآوری شده توسط باب تیدی

LeadingWithQuestions.com

باب تیدی

آیه ها بر اساس ترجمه کلاسیک

ترجمه: تیم ترجمه سازمان خدمات مسیحی یوبال باند (اسمیرنا)

ویراستار: تیم ویراستاری سازمان خدمات مسیحی یوبال باند (اسمیرنا)

چاپ: سازمان خدمات مسیحی یوبال باند (اسمیرنا)

کلیسا

در جفا

برکت دادن به کسانی که

نفرین می‌کنند



داستان اسمیتی

برای اسمیتی ۲۶ ساله، مسیر ایمان به مسیح، هفت سال پیش در حالی که بدنال راهی برای شفا از یک بیماری جدی میگشت، آغاز شد.

مثل بسیاری از مردم نپال، اولین جایی که برای درمان رفت، یک جادوگر محلی بود. اما او هیچ کمکی نتوانست بکند. سپس کسی پیشنهاد داد که یک کلیسای مسیحی در نزدیکی شاید بتواند کمک کند. وقتی خانواده‌اش او را به کلیسا بردند، آنقدر بیمار بود که به سختی متوجه اطرافش می‌شد. اما مسیحیان برایش دعا کردند و او شفا یافت.

او می‌گوید: «قبل از آن، دوستان مسیحی‌ام درباره عیسی با من صحبت می‌کردند، اما احساس می‌کردم عیسی برای من نیست، برای دیگران است. اما بعد از بیماری و رفتن به کلیسا، از آن لحظه فهمیدم که خود من هستم که به عیسی نیاز دارم».

رشد ایمان، در میان مخالفت‌ها

اسمیتی در رشته کشاورزی تحصیل کرده بود و علاقه زیادی به یادگیری داشت. وقتی درباره یک برنامه شاگردسازی شنید که آموزش کشاورزی را با بشارت انجیل ترکیب می‌کرد، بسیار مشتاق شد.

در سال ۲۰۱۹ به عنوان کارآموز وارد این برنامه شد و یک سال بعد آموزش‌های بیشتری دید.

او می‌گوید: «قبلاً می‌خواستم انجیل را با دیگران به اشتراک بگذارم و درباره آن صحبت کنم، اما مهارت عملی نداشتم و این کار را به طور منظم انجام نمی‌دادم. اما وقتی وارد این برنامه شدم، مجبور شدم بیشتر بیرون بروم و بشارت بدهم. این آموزش واقعاً باعث رشد من شد».

پس از پایان آموزش، خودش به آموزش دیگران در زمینه بشارت و شاگردسازی پرداخت.

او می‌گوید: «انتقال دادن آنچه آموخته بودم به دیگران به عنوان یک معلم برای من شادی می‌آورد».

و اصل ساده‌ای را آموزش می‌دهد: در حالی که انجیل را به دیگران می‌رسانی، نسل بعدی شاگردسازان را نیز تربیت کن.

چالش‌ها و جفا

اسمیتی در مناطق دورافتاده نپال با چالش‌های زیادی روبه‌رو شده است.

● برخی رهبران هندو او را از خدمت منع کردند.

● بعضی سعی کردند او را نفرین کنند.

● مردم از ترس خدایان و ارواح، انجیل را رد می‌کنند.

او می‌گوید: «این جوامع، جوامع قوی هندو هستند. می‌گویند: تو نمی‌توانی درباره عیسی در اینجا صحبت کنی».

همچنین کسانی که به مسیح ایمان می‌آورند، اغلب با:

● آزار

● حملات

● فشار اجتماعی

مواجه می‌شوند، زیرا برخی ملی‌گرایان هندو می‌خواهند نپال را کشوری کاملاً هندو نگه دارند.

هزینه ایمان

اسمیتی توضیح می‌دهد که یکی از ترس‌های بزرگ مردم، از دست دادن جایگاه اجتماعی است:

«وقتی کسی به مسیح ایمان می‌آورد، جایگاه اجتماعی‌اش پایین می‌آید. احترامش را در روستا از دست می‌دهد. مسیحیان به عنوان طبقه پایین دیده می‌شوند». اما او به مردم یادآوری می‌کند: در پادشاهی خدا هیچ تبعیضی وجود ندارد.

او می‌گوید: «من دلسرد نمی‌شوم، چون در میان تمام سختی‌ها و جفاها، می‌بینم که خدا در حال کار است. همین باعث هیجان من می‌شود».

قدرت برای شهادت

سادگی و کاربردی بودن، کلید خدمت اسمیتی است.

وقتی وارد یک منطقه جدید شد، متوجه شد مردم زبان نپالی را نمی‌فهمند. پس تصمیم گرفت زبان محلی (مایتیلی) را یاد بگیرد و در عرض پنج ماه آن را یاد گرفت.

او می‌گوید: «وقتی به زبان مردم صحبت کردم، تازه توانستم درباره عیسی با آن‌ها حرف بزنم».

نتیجه چه بود؟

● افراد زیادی ایمان آوردند.

● ایمانداران رشد کردند.

● مخصوصاً زنان فعال شدند.

او می‌گوید: «زنان فکر می‌کردند هیچ کاری نمی‌توانند بکنند، چون جامعه به آن‌ها می‌گوید بی‌ارزش هستند. اما وقتی یاد می‌گیرند و با دیگران صحبت می‌کنند، فعال می‌شوند و صدایشان شنیده می‌شود».

نگاه به آینده

در ابتدا خانواده‌اش او را تحت فشار قرار دادند تا خدمت را ترک کند، اما بعد از دیدن شادی او، حمایتش کردند.

در فرهنگی که دختران معمولاً تا ۱۴ سالگی ازدواج می‌کنند، اسمیتی در ۲۶ سالگی هنوز مجرد است. او آرزو دارد روزی همسری داشته باشد که در این مأموریت با او همراه باشد.

اما فعلاً با تمام وجود به خدمت ادامه می‌دهد.

او می‌گوید: «لطفاً دعا کنید، چون قصد دارم به منطقه‌ای مسلمان‌نشین بروم و در میان آن‌ها خدمت کنم. دعا کنید خدا مرا آماده کند و اراده‌اش در زندگی‌ام انجام شود».

در جایی که:

● ایمان هزینه دارد

● جایگاه اجتماعی از دست می‌رود

● جفا واقعی است

اسمیتی ایستاده است، با پیامی ساده اما قدرتمند:

خدا در حال کار است، حتی در سخت‌ترین شرایط.



مجله ندای شهادت برگرفته شده از



اسمیتی بخشی از یک برنامه شاگردسازی است که از آموزش کشاورزی به عنوان سکوی پرشی برای بشارت دادن استفاده می‌کند.

زباله کمتری در محیط به وجود می‌آید و هم مواد خام کمتری مورد استفاده قرار می‌گیرد. انواع زباله خانگی را می‌شود به نوعی محدودتر کرد و با مصرف درست مواد غذایی در پایین آوردن سطح زباله‌های تولیدی نقش داشت و یا استفاده از کیسه‌های پارچه‌ای به جای پلاستیک از مصرف بی‌رویه آن جلوگیری کنیم و با تفکیک کردن بعضی از مواد در زباله‌های منزل همچون پلاستیک و کاغذ و قرار دادن آن در بازیافت می‌توانیم نقش بسزایی در محیط پیرامون خود داشته باشیم.

یادمان باشد ما در مقابل نسل آینده و حتی در همین زمان در مقابل یکدیگر مسئول هستیم، بنابراین با مصرف نادرست و دور ریختن مواد غذایی زیاد و اسراف در خرید وسایل تجملاتی به ایجاد زباله بیشتر دامن زده، در صورتی که می‌توانیم با مصرف صحیح و بهینه به فکر کسانی که نیاز به آب و غذا دارند و نسل آینده باشیم. خرید وسایلی که قادر به بازیافت هستند و جدا سازی دورریزها برای بازیافت، شاید هزینه و زمان بیشتری ببرد اما با پرداخت این بهای اندک ما از اندیشیدن تنها به خود و خودخواهی‌ها آزاد می‌شویم و به نسل آینده و دیگران می‌اندیشیم.

همچنین با ایمان به خدا و کلام او، اجازه دهیم خدا کار نیکویی در ما به عمل آورد و ما را از ترس‌ها، نگرانی‌ها، اضطراب، بیماری‌ها، تاریکی، افسردگی و مشکلات پاک کند و لباسی زیبا و مقتدر بر تن ما کند تا خودمان نیز هویتمان را بازیافت کنیم و چون دانه شکفته، به درخت تبدیل شویم.

زیرا خدای ما محبت است و محبت او در قلب ما ساکن و از ما نیز می‌خواهد تا به فکر دیگران باشیم.

می‌توان برای کاربردی جدید مورد استفاده قرار داد و با اصلاح خواص و رعایت نکات مربوط به بهداشت و کیفیت مواد، آن را در چرخه مصرف ماندگار کرد. همچنین با استفاده از این فرایند می‌توان از آلوده‌تر شدن محیط زیست توسط انسان‌ها جلوگیری نمود، زیرا انواع موادی که دور ریخته می‌شود مثل انواع کیسه‌های پلاستیکی و مشتقات آن، ظروف یک بار مصرف، انواع کاغذ و روزنامه سال‌ها طول می‌کشد تا در طبیعت تجزیه شوند؛ اما با بازیافت آنها و استفاده کردن دوباره دیگر تهدیدی برای محیط زیست طبیعی، جانوری و انسانی نخواهد بود، همینطور از طریق بازیافت مواد، مقدار زیادی در مصرف انرژی و منابع طبیعی صرفه‌جویی شده و از ایجاد گازهای گلخانه‌ای تا حدودی جلوگیری شده است. با گذشت قرن‌ها از زندگی، بشر برای رفع نیازهای خود فراتر از ظرفیت زمین از آن استفاده بی‌رویه کرده و این امر منجر به گرمایش دما و آسیب جدی به زمین شده است. از جمله خسارت‌های وارد شده می‌توان به تخریب جنگل‌ها اشاره نمود که گونه‌های مختلف حیوانات و گیاهان را در معرض انقراض قرار داده و با استفاده از بازیافت می‌شود از تخریب بیشتر جلوگیری و حتی برای بهبود اقتصاد هم از آن بهره برد.

مدیریت زباله یکی از حیاتی‌ترین کارها برای داشتن محیط سالم‌تر زندگی، حفظ محیط زیست و پیشگیری از معضلاتی چون بحران انرژی، بحران آب، آلودگی هوای شهری و افزایش نگران کننده تولید زباله محسوب می‌شود.

بازیافت زباله از دو جهت در زندگی انسان‌ها مفید است، هم

در تمامی سطح زمین وجود دارد. در مقابل این همه نیکویی که خداوند آفریده و در اختیار ما قرار داده است، ما چه طرز برخورد و سبکی از زندگی را به نمایش می‌گذاریم و از خود چه به جا؟ زندگی مدرن امروزی منجر به تولید زباله‌های زیادی توسط انسان‌ها شده است و در نتیجه هزینه‌های زیادی را نیز در بر دارد. منظور از هزینه فقط به جهت مالی نیست، بلکه تولید میلیون‌ها زباله در سراسر جهان نیز محسوب می‌گردد که جمع‌آوری و دفع آنها بسیار هزینه‌ساز، سخت و وقت‌گیر است. حجم زباله‌ها به قدریست که اگر درست مدیریت نشود باعث مشکلات زیادی برای انسان‌ها می‌شود. زباله، پسماند، آشغال، دورریز، هر چیزی که رها شود به صورت مستقیم یا غیرمستقیم نتیجه فعالیت انسان‌ها است که زائد و غیرقابل استفاده هستند و جزو اساسی‌ترین مشکلات به وجود آمده توسط اهالی روی زمین می‌باشند که به محیط زیست آسیب می‌رسانند. زباله‌ها می‌توانند جامد، مایع و گاز باشند. زباله‌های پنهان نیز مقداری از انرژی هستند که به هدر می‌دهیم، مثل بیش از حد استفاده کردن آب و برق و باز کردن پنجره‌ها در سرما به خاطر گرمای بیش از حد شفاژ و بخاری. اما به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند: «زباله‌های خشک و زباله‌های تر».

زباله‌های تر همان پسماندهای غذاست که فاسد شدنی و تجزیه پذیر می‌باشند و توسط باکتری‌ها تجزیه می‌شوند و به عنوان کود به طبیعت بازمی‌گردند؛ البته زباله تر با ترکیب برخی از مواد شیمیایی به «کود کمپوست» تبدیل و بازیافت می‌شود.

زباله‌های خشک همان زباله‌هایی هستند که در محیط تجزیه و پوسیده نمی‌شوند که شامل وسایل الکترونیکی، انواع مشتقات پلاستیکی، روزنامه‌های باطله، شیشه که برای تولید آن باید مقدار زیادی شن و ماسه استخراج کرد، انواع فلزات و آهن آلات و یا قراضه آهن که به جای استخراج و تولید مجدد این عناصر از نوع بازیافت آنها در ساخت انواع ظروف، قوطی‌ها می‌توان استفاده کرد. زباله‌ها و پسماندها در کیفیت زندگی ما تاثیر بسزایی دارند، چه به صورت فیزیکی آن را تولید کنیم و چه به صورت هدر رفتن انرژی. تفکیک زباله‌ها نیز خیلی حائز اهمیت است، فرهنگ سازی را از خانه خود شروع کنیم.

مراحل بازیافت جمع‌آوری زباله‌های قابل استفاده و تفکیک آنها بر اساس طبقه‌بندی‌ها و استانداردهای مشخص و همچنین ورود آنها به چرخه بازیافت بر اساس نکات بهداشتی و با حفظ خواص اولیه مواد، تولید وسایل کاربردی جدید و عرضه به بازار را می‌توان از مراحل بازیافت نام برد.

فرایند بازیافت عبارت است از جمع‌آوری، استاندارد سازی، تولید و استفاده مجدد از هر نوع زباله مختلف که

سبک زندگی سالم



بازیافت، پسماندها

دروود به همراهان عزیز صفحه سبک زندگی

ما در زمین زندگی می‌کنیم، آن را خانه خود می‌دانیم و از ذخایر و منابع طبیعی که در دل کره خاکی نهفته است استفاده می‌کنیم؛ همچنین از آب‌هایی که بیش از هفتاد درصد آن را پوشانیده است و هوایی که آن را تنفس می‌کنیم و نیاز حیاتی ما برای زنده ماندن است. اما به محیط زیست خود چقدر احترام می‌گذاریم و چقدر امانت‌دار هستیم تا هدیه گرانبهائی که به ما

سپرده شده است را به نسل آینده انتقال دهیم؟

حیوانات، گیاهان و سایر جانداران نیز همچون ما در این سیاره زندگی می‌کنند. هر آن چیزی که بدن نیاز داریم برای ما مهیاست. انرژی، گرما و نور خورشید برای ادامه حیات ما



گردآوری:
تیم تحقیقی
اسمیرنا



طرز تهیه خمیر پیراشکی:

در کاسه‌ای شیر و خمیرمایه و شکر را قرار می‌دهیم. بعد از عمل کردن خمیرمایه تمامی مواد، اول مایع و بعد جامدها را به شیر اضافه می‌کنیم و در آخر آرد را کم کم به مواد اضافه می‌کنیم تا جایی که خمیر به دست نچسبد. روی خمیر را پوشانده ۳۰ دقیقه استراحت می‌دهیم. حال خمیر را به میز کار آرد پاشی شده انتقال داده و خمیر را به کمک وردنه باز می‌کنیم. (دقت کنید در اینجا خمیر ما باید حداقل نیم سانت به بالا ارتفاع داشته باشد خمیر نباید بیش از حد نازک شود).

حال با کاتر گرد قالب می‌زنیم حاشیه خمیر را جدا کرده و خمیرها را ۱۵ دقیقه دیگر زیر دستمال نم‌دار استراحت می‌دهیم. روغن سرخ‌کردنی در قابلمه ریخته و هر دو طرف تمام پیراشکی‌ها را سرخ می‌کنیم تا به رنگ قهوه‌ای درآید. (مقدار روغن آنقدر باشد که پیراشکی‌ها به ته قابلمه برخورد نکنند).

طرز تهیه کرم پیراشکی:

در قابلمه‌ای آب و شکر را روی شعله قرار دهید وقتی شکر آب شد و آب جوشید زیر شعله را کم کنید آرد را اضافه کنید و سریع هم بزنید وقتی کرم ما شکل گرفت وانیل را اضافه و از روی شعله بردارید. (چند دقیقه‌ای کرم را هم بزنید تا به اصطلاح ته نگیرد.) و یا می‌توانید قابلمه را وارد کاسه آب سرد کنید که کف قابلمه سریع خنک شود. بعد از خنک شدن کرم حال با ماسوره نازک در قیف نایلونی بریزید و به پیراشکی‌ها تزریق کنید.

مطمئننا از این پیراشکی در کنار خانواده لذت خواهید برد.

لحظات شما در دستان امن و امین مسیح.



آشپزی در مشارکت

تیم مشارکت و پنداری
اسمیرنا



پیراشکی کرم‌دار

درود به همه شما عزیزان نوبتی هم باشد در این مجله نوبت شیرین شدن با یک طعم نوستالژی است. بله در این شماره پیراشکی کرم‌دار از خانواده دونات‌ها را در نظر گرفتیم. مطمئننا شما در مشارکت با هم لذت مضاعفی را دریافت خواهید کرد.

مواد لازم:

شیر ولرم ۴۰۰ گرم
خمیرمایه خشک ۱۰ گرم
تخم مرغ ۲ عدد
شکر ۳ ق غ
نمک ۱ ق م
کره نرم شده ۱۲۵ گرم
آرد مقداری که خمیر دیگر به دست نچسبد
مواد لازم جهت کرم پیراشکی:
آب ۵۰۰ گرم





لارنس ساندرز (۱۵۵۵)

در دهه میانی و پر آشوب قرن شانزدهم انگلستان، خون‌های بسیاری ریخته شد. در آن زمان دین و سیاست چنان در هم تنیده شده بودند که این پیوند، از یک سو نشان‌دهنده عمق باورهای مردم بود و از سوی دیگر می‌توانست بهای جان انسان‌ها را در پی داشته باشد.

لارنس ساندرز جوانی با استعداد و تحصیل کرده بود. او در دو مرکز آموزشی معتبر انگلستان، کالج ایتن و دانشگاه کمبریج تحصیل کرد و در دوران کوتاه سلطنت ادوارد ششم، اجازه یافت به عنوان واعظ مسیحی، به تعلیم و موعظه پردازد.

ادوارد ششم که در نوجوانی به پادشاهی رسیده بود، به ورزش تنیس و برخی سرگرمی‌ها علاقه داشت، در زمستان سال‌های ۱۵۵۲ تا ۱۵۵۳ بیمار شد و سرانجام در ششم ژوئیه ۱۵۵۳ بر اثر بیماری سل در گذشت. او و مشاورانش امیدوار بودند که لیدی جین گری پس از وی به سلطنت برسد تا اصلاحات پروتستانی همچنان در کشور ادامه یابد. اما مردم، ماری را وارث قانونی تاج و تخت و کشور می‌دانستند. از این رو، سلطنت کوتاه و شکننده جین گری تنها نه روز دوام آورد و ماری با ورود به لندن قدرت را در دست گرفت.

ملکه ماری فرمان داد بسیاری از کسانی که در طرح به سلطنت رساندن جین گری نقش داشتند مجازات شوند و تنها خواهر ناتنی خود، الیزابت، را بخشید. اما پرسش بزرگ این بود که چگونه می‌توان یک کلیسا و یک جریان ایمانی را از میان برد و دوباره کشور را به سوی روم و کلیسای کاتولیک بازگرداند؟ ماری تصمیم گرفت با دقت به آنچه واعظان پروتستان تعلیم می‌دادند گوش دهد و از همان نقطه با آنان مقابله کند.

در پانزدهم اکتبر ۱۵۵۳، ساندرز موعظه‌ای ایراد کرد که هدف آن روشن ساختن آموزه‌های ایمان پروتستان و شاید همچنین تقویت امید به بازگشت جین گری به قدرت بود. این موعظه از نظر الهیاتی دقیق و هوشمندانه بود، اما از نظر سیاسی سودی برای او نداشت. چه از روی برنامه‌ریزی و چه بر اثر اتفاق، سخنان او به گوش هواداران سلطنت رسید. در نتیجه، او به خیانت متهم شد و اسقف لندن دستور بازداشتش را صادر کرد.

تلاش برای بازگرداندن جین گری به قدرت کاملاً شکست خورد. جین گری، همسرش و دیگر افراد دخیل در این ماجرا اعدام شدند. ساندرز نیز در زندان باقی ماند و منتظر بود تا پارلمان قانونی را تصویب کند که بر اساس آن بدعت‌گذاران می‌توانستند به مرگ محکوم شوند. سرانجام این قانون تصویب شد و راه برای اجرای احکام آزار و جفا هموار گردید.

در هشتم فوریه ۱۵۵۵، ساندرز را با پاهای برهنه به سوی محل اعدام و آتش بردند.

او می‌دانست که لحظات پایانی زندگی زمینی‌اش فرا رسیده است، اما هیچ نشانی از ترس یا تردید در او دیده نمی‌شد. در حالی که به سوی آتش قدم برمی‌داشت، آخرین سخنان خود را چنین بر زبان آورد:

«به صلیب مسیح خوشامد می‌گویم؛ به حیات جاودان خوشامد می‌گویم.»

اندکی بعد، شعله‌های آتش جان او را گرفت، اما شهادتش به بخشی از تاریخ کلیسا تبدیل شد. زندگی لارنس ساندرز یادآور این حقیقت است که ایمان راستین، تنها در روزهای آرامش سنجیده نمی‌شود، بلکه در لحظات آزمایش و رنج نیز خود را نشان می‌دهد. او حاضر شد جان خود را از دست بدهد، اما حقیقتی را که به آن ایمان داشت انکار نکند؛ و به همین دلیل، نامش در شمار شاهدان وفادار مسیح برای همیشه باقی مانده است.

برگرفته شده از کتاب ندای شهیدا

در شماره‌های پیشین بخش «تاریخ سازان»، با زندگی مردان و زنانی آشنا شدیم که وفاداری به مسیح را بر آسایش، امنیت و حتی جان خود ترجیح دادند. تاریخ کلیسا تنها از آموزه‌ها و کتاب‌ها شکل نگرفته است، بلکه با اشک‌ها، رنج‌ها و شهادت کسانی نوشته شده که حاضر نشدند حقیقتی را که یافته بودند انکار کنند. بسیاری از آنان در روزگاری زندگی کردند که ایمان مسیحی تنها یک باور شخصی نبود، بلکه موضوعی سیاسی و اجتماعی نیز به شمار می‌رفت. در چنین شرایطی، وفاداری به وجدان و ایمان می‌توانست به بهای از دست دادن آزادی، خانواده یا حتی زندگی تمام شود. شهادت این زنان و مردان تنها رویدادهایی متعلق به گذشته نیست. زندگی آنان امروز نیز به ما یادآوری می‌کند که ایمان حقیقی، زمانی آشکار می‌شود که با هزینه همراه باشد. آنان با مرگ خود، پیام انجیل را خاموش نکردند، بلکه آن را بلندتر از همیشه به گوش نسل‌های بعد رساندند. در میان این شاهدان وفادار، نام لارنس ساندرز نیز می‌درخشد؛ مردی که در روزهای تاریک آزار و جفا در انگلستان، تا آخرین لحظه به ایمان خود وفادار ماند. همانطور که جمله معروف تاریخ سازان آسمانی هربار بیان می‌کند:

«مردم معمولاً شکنجه و مرگ دردناک را به خاطر چیزهای دروغ تحمل نمی‌کنند.»

مقدمه

داستانهای کتاب مقدس



با سلام و درود بیکران به همه والدین و معلمان عزیز کشورمان. همانطور که می‌دانیم تربیت و رشد فرزندانمان یکی از بزرگ‌ترین مسئولیت‌هایی است که خداوند بر عهده ما گذاشته زیرا فرزندانمان نسل آینده، جامعه و کلیسا را تشکیل می‌دهند پس ما هم به عنوان والدین و معلمان در این مسیر نیکو نیاز به تازه شدن و حکمت الهی داریم تا با هدایت و رهبری و هر آنچه از او می‌آموزیم فرزندان و نسل آینده را در این مسیر یاری دهیم

و همچنین خودمان در این همراهی، تجربه راه رفتن با خدا را بجشیم و رشد کنیم. هدف در این مسیر طبق کلام خداوند «گسترش ملکوت خداوند» می‌باشد و با قدم گذاشتن در این مسیر و هدف و با درک و شناخت کامل می‌توانیم در این امر مهم همکاران خداوند باشیم. این بار در داستان زکا سفری را باهم شروع می‌کنیم تا ببینیم چطور وقتی خداوند را وارد قلب و زندگی خود می‌کنیم همچون زکا با شادی و آرامش شاهد تبدیل قلب خود و پر شدن از ثمرات نیکوی روح خداوند خواهیم بود و شخصیت و زندگی‌مان هم تبدیل شده و تغییر خواهد کرد.

مثال: میوه‌ای به بچه‌ها بدهیم و در مورد خوشمزگی و مفید بودن آن با آن‌ها صحبت کنیم و در مورد ثمره و نتیجه کارهایمان مشارکت کنیم تا متوجه شوند که درختان خوب و تندرست میوه‌ها و ثمرات خوب به بار می‌آورند.

هدف و مسیر مورد نظر

داستانی به زبان ساده و قابل فهم برای نونهالان در زیر نگارش شده است. در نظر داریم مطالب زیر در پایان جلسه به درک و مفهوم کودکان کمک کند:



- ثمرات روح القدس
- اشتیاق برای دیدن مسیح
- تبدیل شدن
- نجات گمشده‌ها

در این شماره از ماهنامه اسمیرنا به موضوع ثمرات خواهیم پرداخت. وقتی ما با تمام قلب به عیسی مسیح ایمان می‌آوریم و عیسی را به عنوان نجات دهنده خود در قلب و زندگی خود می‌پذیریم آن موقع است که شروع به کار در درون ما و زندگی‌مان می‌کند. خداوند نمی‌خواهد قلب و فکر ما پر از تلخی‌ها، تاریکی‌ها و زشتی‌ها باشد پس می‌خواهد که ما از درون تغییر کنیم و تبدیل شویم.

مروری بر داستان کتاب مقدس (۱۵ دقیقه)

کودکان در طول هفته می‌بایست این داستان را مطالعه و به آن فکر کنند. شما نیز می‌توانید بنا بر گروه سنی آن‌ها برایشان بصورت داستان‌وار روایت کنید و از تصاویر برای فهم و درک بهتر استفاده کنید و از آن‌ها بخواهید که این داستان را برای شما و اعضا خانواده تعریف کنند و به آن‌ها گوش بدهید. (این داستان مناسب گروه سنی ۷ تا ۱۳ سال می‌باشد؛ نکات کلیدی نیز در زیر به صورت برجسته مشخص شده است، بر روی آن‌ها تمرکز و تاکید داشته باشید).



کانون شادی قلب کلیسا

داستان زکا انجیل لوقا (باب ۱۹ آیات ۱ تا ۱۰)

در شهر «اریحا» مردی زندگی می‌کرد به نام «زکا»، او خیلی پولدار بود و از مردم خراج می‌گرفت (خراج یعنی بیشتر از مقدار پول گرفتن از مردم) در همان روزها عیسی با شاگردانش از شهر اریحا می‌گذشتند. زکا خیلی مشتاق بود تا عیسی مسیح را ببیند اما به خاطر اینکه جمعیت مردم زیاد بود و او هم قدش نسبت به آن‌ها کوتاه‌تر بود، نمی‌توانست مسیح را ببیند بنابراین تصمیم گرفت که از یک درخت چنار به سختی بالا برود.

ای زکا از درخت زود پایین بیا چون امروز می‌خواهم در خانه تو بمانم



از بالای درخت عیسی را دید که با شاگردانش و جمعیت راه می‌رود، همانطور که او داشت به عیسی و شاگردانش و جمعیت مردم نگاه می‌کرد صدایی شنید که می‌گوید: «ای زکا از درخت زود پایین بیا چون امروز می‌خواهم در خانه تو بمانم».

چرا عیسی می‌خواهد این خراجگیر برود؟

چرا عیسی می‌خواهد مهمان زکا بشود؟

زکا خیلی تند و تیز از درخت پایین آمد و به سمت خانه دوید قلبش بسیار خوشحال و شاد شده بود از این که عیسی می‌خواست به خانه او بیاید. اما مردم شکایت می‌کردند و می‌گفتند: «چرا عیسی می‌خواهد مهمان زکا بشود؟»، «چرا عیسی می‌خواهد به خانه این خراجگیر برود؟».

عیسی وارد خانه او شد. زکا بلند شد و به عیسی گفت: «خداوند! من نصف اموالم را به فقیران می‌دهم و اگر چیزی بیشتر از مردم گرفتم به آن‌ها پس می‌دهم.»

خداوند! من نصف اموالم را به فقیران می‌دهم و اگر چیزی بیشتر از مردم گرفتم به آن‌ها پس می‌دهم.

امروز در این خانه نجات آمده است چونکه من آمده‌ام تا دنبال گمشده‌ها بگردم و آن‌ها را نجات دهم.



پول‌هایی را که گرفته بود به مردم پس داد و قلب او از ثمرات خوب و نیکو پر شد. زکا که همیشه از مردم پول می‌گرفت به یک شخص بخشنده تبدیل شد.

امروز نجات به خانه شما و دوستانان هم می‌تواند بیاید و زندگی‌ها را پر از ثمرات نیکو کند آیا حاضرید مثل زکا از موانع عبور کنید و عیسی به خانه قلبتان بیاید؟



رنگ آمیزی کنید...

بازی و سرگرمی

در هنگام بازی می‌توانیم با کودکان در مورد ثمره بازی‌ها و نقاشی‌هایشان صحبت کنیم.



راه را بیابید



چند تا است؟

تعداد هر دونات را در جاهای خالی بنویسید.



نکات تاکیدی

با مرور داستان می‌بینیم خداوند به ظاهر ما نگاه نمی‌کند بلکه به قلب ما می‌نگرد.
زکا به کوتاهی قد خود توجه نکرد و با تلاش مشتاق دیدن عیسی بود.
با وارد شدن عیسی به زندگی زکا، شادی و آرامش و بخشندگی وارد قلب و زندگی او شد.
عیسی به مردم گفت من آمده‌ام تا گمشده‌ها را نجات دهم

طرح سوال

زکا برای دیدن عیسی چه کاری انجام داد؟
زکا چگونه مردی بود و چگونه تبدیل شد؟
زکا برای دیدن عیسی چه موانعی داشت؟
آیا می‌توانیم ثمرات روح القدس را نام ببریم؟

کاربرد داستان

ضعف‌ها و موانع نمی‌توانند ما را از محبت عیسی جدا کنند.
تنها نجات دهنده عیسی است.
خداوند قادر است قلب و زندگی ما را تبدیل کند.
ما می‌توانیم با وارد کردن عیسی به قلب خود ثمرات نیکو را در زندگی خود ببینیم.

مشارکت پایانی

از بچه‌ها بخواهیم:

در مشارکت داستان‌های عیسی مسیح را که تا به حال یاد گرفته‌اند با هم در میان بگذارند.
تأمل کنند که آیا مثل زکا با ورود عیسی به قلبشان در زندگی، رفتار و عملکردشان تبدیلی انجام شده؟
تأمل کنند آیا این ثمرات در زندگی‌شان بر دیگران تأثیر گذاشته است؟



آیه‌ای برای به خاطر سپردن
(غلاطیان باب ۵ آیه ۲۲)

اما ثمره روح: محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خویشتنداری است.

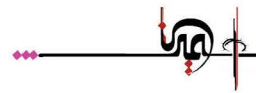
فعالیت عملی

تحقیق: از بچه‌ها بخواهیم تا در مورد درخت گیلاس تحقیق کنند و در این بین در مورد ثمره درخت نیکو با آنها گفتگو کنند.

کاردستی: از بچه‌ها بخواهیم با خلاقیت خود ثمرات روح القدس را با نقاشی یا کاردستی درست کنند.

دعا: از بچه‌ها بخواهیم تا با دعا کردن وارد رابطه با پدر آسمانی شوند و گفتگوهای خود را یادداشت کنند.





«فدا می‌فرمایید: در روزهای آخر از روم فود بر تمامی بشر فرو فواهم ریفت. پسران و دختران شما نبوت فواهند کرد. فواهانتان رویاها فواهند دید و پیراننتان فوابها.»
اعمال رسولان باب ۲

سخنی با والدین و معلمین گرامی:

در طول تاریخ داستان‌ها و افسانه‌های بیشماری پیرامون «نیکلاس» در سرتاسر جهان نقل شده و جهان در واقع شخصیتی را برای ما به ارمان می‌آورد که امروز او را بابا نوئل می‌نامیم.

مرد سرخ پوشی که سوار بر گوزن‌های خود، مسیری طولانی را طی می‌کند تا در کریسمس هدایایی برای دختران و پسران نیک کردار به همراه بیاورد.

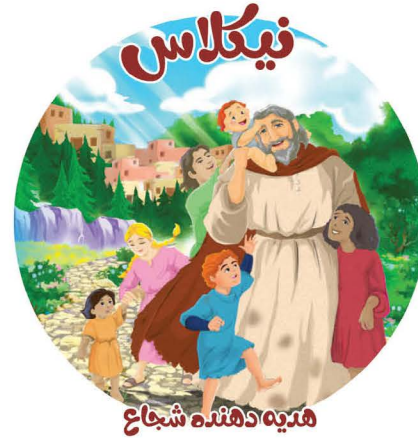
اما این مرد که پشت افسانه‌های بابانوئل قرار دارد کیست؟

نیکلاس از «میرا» (مایرا شهر باستانی واقع در ترکیه امروزی) در قرن سوم میلادی در امپراطوری روم متولد شد و بسیاری بر این باورند که او در ششم دسامبر سال ۳۴۳ میلادی در گذشت، تاریخی که امروزه به نام «نیکلاس» در کشورهای اروپایی مانند سوئیس و آلمان و هلند جشن گرفته می‌شود.

در آلمان رسم بر این است که بچه‌ها چکمه‌های خود را به امید دریافت هدیه پشت درب ورودی می‌گذارند، اگر آنها در طول سال رفتار مناسبی داشتند، هدیه‌ای در چکمه خود دریافت می‌کنند، در غیر اینصورت ممکن است فقط توده زغال نصیبشان شود.

داستان‌ها و روایات قدیمی بر این اعتقادند که نیکلاس مردی بسیار معتقد و متواضع بود. او از پدر و مادری ثروتمند متولد شد که پس از مرگشان تمامی آنچه داشتند را برای او به میراث گذاشتند. نیکلاس به جای اینکه ثروت به جا مانده از والدین خود را برای خود خرج کند، تمامی آن را صرف کمک به نیازمندان می‌کرد. یکی از داستان‌هایی که در این کتاب آن را می‌خوانیم، ماجرای پیرمرد فقیر با دختران دم بختش است. او دیگر قادر نبود هزینه مایحتاج و همچنین ازدواج آنها را تامین کند، لذا تصمیم گرفت برای فراهم کردن مایحتاج آنها و گذران زندگی، آنها را راهی خیابان کند.

زمانیکه نیکلاس از این تصمیم مطلع می‌شود، شبانه بدون آنکه کسی متوجه او بشود به درب خانه پیرمرد می‌رفت و کیسه‌های کوچک پر از سکه‌های طلا را از پنجره به داخل خانه آنها می‌انداخت.



نیکلاس این کار را چندین شب تکرار می‌کند تا بالاخره پدر دختر از سر کنجکاوای موضوع را می‌فهمد ولی نیکلاس از او می‌خواهد که این موضوع را پیش کسی بازگو نکند و آن را به شکل یک راز مخفی نگاه دارد. روایت دیگری نیز حاکی از آن است که او یک مقام دولتی که غلات را احتکار می‌کرده تا در زمان تقاضا اجناسش را گرانتر بفروشد را افشا کرده بود.

همچنین سه زندانی محکوم به اعدام را که به اشتباه توسط یک فرماندار نالایق متهم شده بودند را آزاد ساخت. گفته شده که یکی از این زندانیان را در بلوکی محبوس کرده بودند تا سر او را از بدنش جدا کنند. نیکلاس شمشیر را از اعدام کننده می‌گیرد و او را به همراه دو نفر دیگر آزاد می‌کند. همه او را به خاطر شجاعتش تحسین کردند.

اگر چه عده بسیاری داستان‌های او را در مورد کارهای نیککی که انجام داده در ذهن خود نگاه داشته‌اند، اما تنها عده کمی از رنجی که او برای عیسی کشید آگاه هستند. روایات می‌گویند که او به خاطر ایمانش به مسیح به زندان رفته و با ابردست داغ شکنجه شده است.

بر اساس تاریخ کلیساهای آن زمان، فرمانی صادر شد تا تمامی رهبران کلیساها دستگیر شوند. زندان‌ها پر از زندانیان مسیحی شد بطوریکه دیگر جایی برای مجرمین باقی نمانده بود.

«دیوکلتیانوس» امپراطور روم در سال ۲۸۴ میلادی، کلیساها را تخریب می‌کرد و اناجیل را می‌سوزاند و مسیحیان را می‌کشت. دیوکلتیانوس می‌خواست که کلیساها را برای همیشه خاموش کند ولی کسانی که به خاطر ایمانشان شجاعانه ایستادند و کشته شدند، سبب شدند که عده زیادی به مسیح ایمان بیاورند.

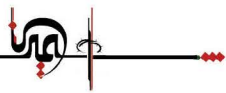
منبعی می‌گوید دیوکلتیانوس در سال ۳۰۵ میلادی از قدرت کناره گرفت و بقیه عمر را به کشاورزی و کشت کلم پرداخت. نیکلاس به عنوان رهبر کلیسای شهر میرا با آزمایش سختی در کلیسا روبه‌رو شد.

تعالیم اشتباه فردی به نام «آریوس» در مورد عیسی و اشعار کفرآمیز پیروان او که آنها را «آریانیسم» می‌نامند اختلافاتی در بین مسیحیان

بوجود آورد، بطوریکه امپراطور روم جلسه‌ای تشکیل داد و از تمامی رهبران کلیسا دعوت کرد تا برای تبادل نظر در مورد تعالیم آریوس در آنجا جمع شوند.

طبق روایات قدیمی موجود، نیکلاس و آریوس نیز در آن جمع حاضر بودند و هنگامی که آریوس شروع به خواندن اشعار کفر آمیز در مورد عیسی می‌کند نیکلاس خشمگین شده و یک سیلی به صورت آریوس می‌زند.

رهبران کلیسا از این رفتار نیکلاس شوکه شدند. اگرچه آنها می‌دانستند که این برخورد نیکلاس صرفاً به خاطر ایستادگی برای عیسی بود ولی از طرفی هم معتقد بودند که بر طبق تعالیم عیسی، به عنوان یک مسیحی باید دشمن خود را دوست بداریم و با دیگران در صلح زندگی کنیم. بنابراین آنها نیکلاس را از رهبری کلیسا برکنار کردند. برکناری او از موقعیتی که داشت هرگز او را از رسیدگی به فقرا و بیماران باز نداشت.

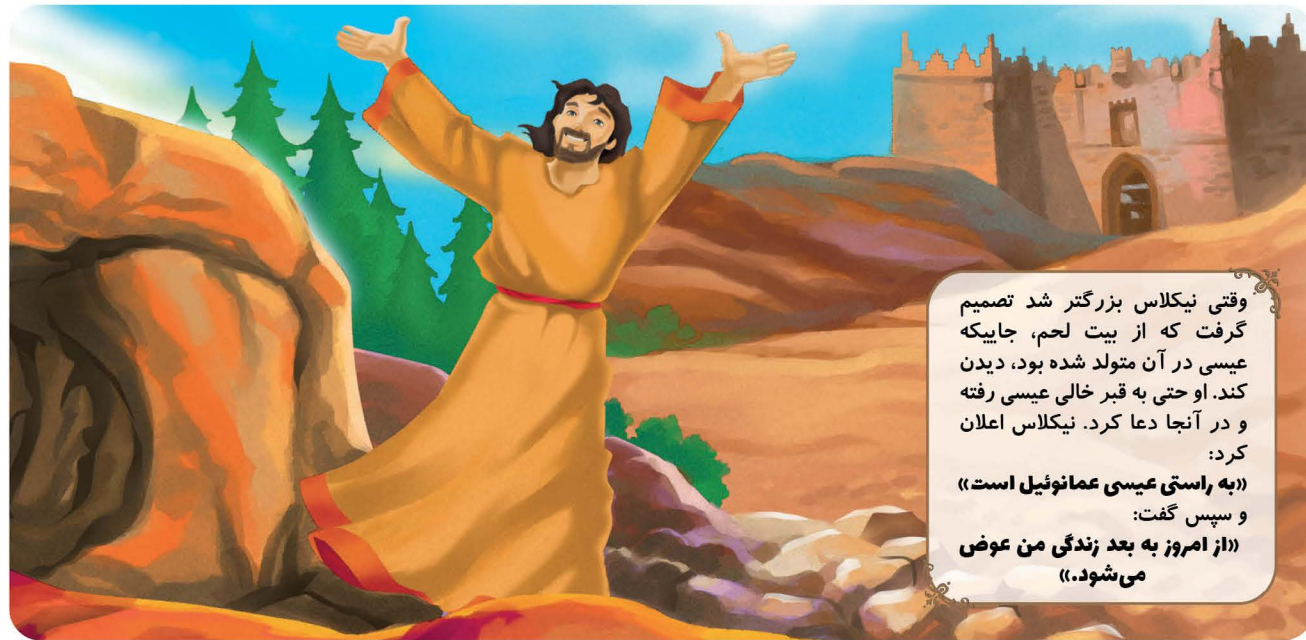


آزار و اذیت مسیحیان تنها محدود به آن دوران نبود، امروزه نیز در اقصی نقاط دنیا افراد بیشماری هستند که مانند نیکلاس به خاطر ایمانشان در زندان هستند. در خیلی از کشورهای کمونیستی برگزاری کلیساهای خانگی ممنوع و داشتن انجیل جرم محسوب می‌شود و زندان طولانی مدت را به همراه دارد.

بسیاری از نوکیشان مسیحی توسط خانواده‌هایشان طرد می‌شوند و بسیاری نیز توسط اسلام‌گرایان افراطی در مناطق مختلف مورد ضرب و شتم و آزار و اذیت قرار می‌گیرند و حتی کشته می‌شوند. بسیاری از آنها نیز مانند نیکلاس سختی‌های زیادی را متحمل می‌شوند.

زندگی سخاوتمندانه نیکلاس و پایداری او در ایمانش می‌تواند برای ما و فرزندان ما بسیار تشویق‌آمیز و تاثیرگذار باشد و ما را در خدمت به نیازمندان و فقرا به چالش بکشد.





وقتی نیکلاس بزرگتر شد تصمیم گرفت که از بیت لحم، جاییکه عیسی در آن متولد شده بود، دیدن کند. او حتی به قبر خالی عیسی رفته و در آنجا دعا کرد. نیکلاس اعلان کرد:

«به راستی عیسی عمانوئیل است»
و سپس گفت:

«از امروز به بعد زندگی من عوض می‌شود.»



وقتی زمان برگشتن به خانه فرا رسید و نیکلاس به همراه دیگر مسافران سوار بر کشتی شد. آنها راه طولانی را در پیش داشتند. یک شب وقتی در کشتی بودند طوفانی سخت در گرفت و نیکلاس از برخورد امواج به کشتی از خواب پرید. کاپیتان با صدای بلند فریاد می‌زد:

«با این طوفان فکر نمی‌کنم که سلامت به ساحل برسیم.»

نیکلاس همان لحظه روی عرشه کشتی زانو زد و در حالیکه از شدت برخورد امواج به بدنه کشتی به عقب و جلو خم می‌شد، شروع به دعا کرد و گفت:

«ای عیسی خودت ما را به یک ساحل امن برسان و من قول می‌دهم که به محض ورود به جایگاه امن، به خاطر فیضی که به ما داشتی شکرگزاری کنم.»

امواج آرام شدند و کشتی به سمت ساحلی در شهر «میرا» به حرکت خود ادامه داد. خدمه کشتی با خوشحالی فریاد زدند که دعاهای تو زندگی ما را نجات داد.



سرانجام کشتی به طور معجزه آسایی به ساحل شهر میرا رسید و نیکلاس بدون معطلی از کشتی پیاده شده و به طرف نزدیکترین کلیسا دوید.

او پله‌های کلیسا را دو تا یکی، طی کرد و شتابزده وارد آنجا شد و سپس در مقابل چشمان بهت زده خادمان کلیسا به طرف سکوی تزئین شده کلیسا رفته زانو زد و گفت:

«خداوند من تو سپاسگزارم که ما را از طوفان دریا نجات دادی.»

نیکلاس فکرش را هم نمی‌کرد که قول و قرار شکرگزاری با خدا او را با چه موقعیتی روبه‌رو خواهد کرد!



طولی نکشید که او ماجرای پیرمرد و دخترانش را فهمید. هر سه زمان ازدواجشان بود ولی آنها به شدت فقیر بودند و هیچ کس حاضر نبود با آنها ازدواج کند. پدر با خودش گفت:

«چه کار کنم؟ من دیگر نمی‌توانم نیازات آنها را فراهم کنم.»

او تصمیم گرفت تا دخترانش را به خیابان بفرستد تا خودشان راهی برای ادامه زندگی پیدا کنند.



وقتی نیکلاس ماجرای آنها را شنید. با خودش گفت:

«چطور می‌توانم به آنها کمک کنم؟»

سپس راهی به ذهنش رسید. سه شب متوالی، در حالیکه تمام شهر در خواب بودند، او از دیوار خانه آن مرد بالا می‌رفت و کیسه‌های کوچک طلا را از پنجره به داخل اتاق دختران می‌انداخت. هر بار که کیسه محتوی سکه‌ها به داخل می‌افتاد سرو صدای زیادی در خانه می‌پیچید، **جرینگ-جرینگ-جرینگ!**



پدر نیز قول داد تا این راز را مخفی نگاه دارد. او از خوشحالی شروع به آواز خواندن کرد. او از اینکه نیکلاس زندگی دختران او را نجات داده، شاد بود. حالا دیگر او می‌توانست به راحتی شرایط ازدواج دخترانش را آماده کند.

هر بار با صدای افتادن کیسه‌های سکه به داخل خانه همه بیدار می‌شدند ولی هیچکس را نمی‌دیدند تا اینکه یک شب پدر تصمیم گرفت، بیدار بماند تا این هدیه دهنده مرموز را با چشمان خود ببیند. **جرینگ-جرینگ-جرینگ!** به محض اینکه صدای افتادن سکه‌ها آمد پدر جلو رفت. او متوجه یک پسر خیلی جوان شد. اما نیکلاس از او خواست که در مورد این موضوع با کسی حرفی نزند.



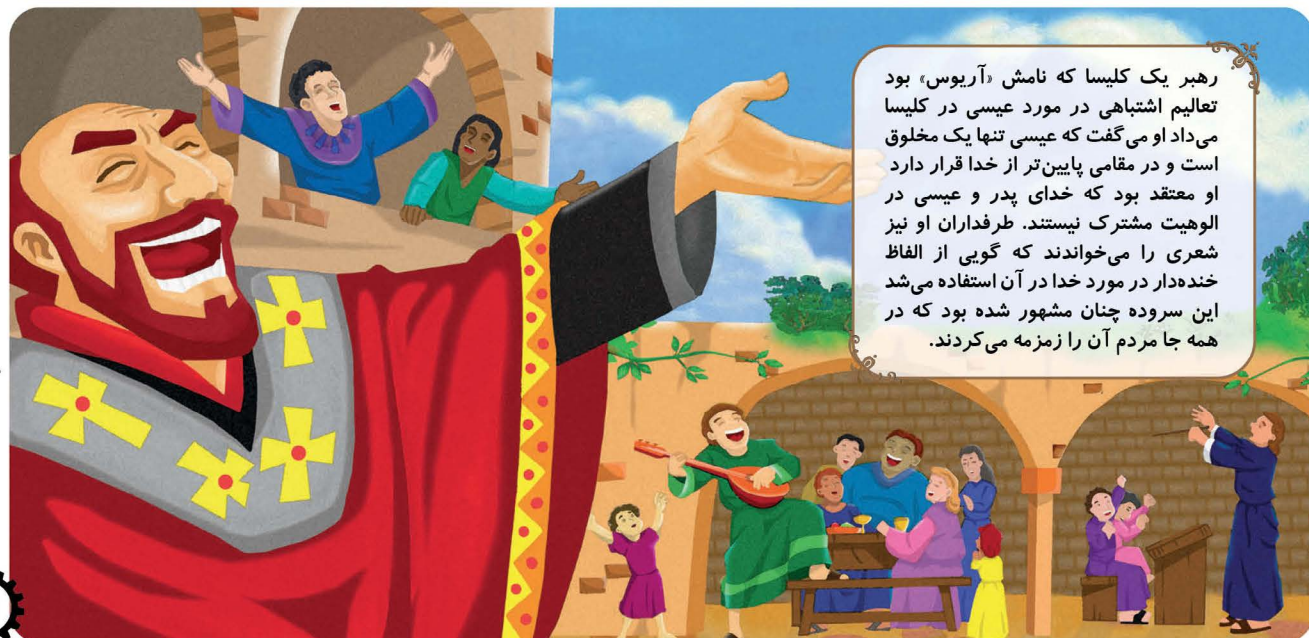
نیکلاس روزها در یک سلول سرد و تاریک می‌نشست و هر بار که درب زندان باز می‌شد روزنه‌امیدی در دلش پیدا می‌شد که شاید آزاد شود. ولی به محض اینکه با چهره عبوس و خشمگین نگهبان زندان رو به رو می‌شد می‌فهمید که اوضاع چگونه خواهد بود. نگهبان داد زد: «آیا می‌خواهی در برابر امپراتور زانو بزنی و از زندان آزاد شوی یا می‌خواهی خدا را پرستش کنی و در زندان بمانی؟»

نیکلاس پاسخ داد: «من به غیر از خدا در برابر هیچ کس دیگری زانو نخواهم زد.»

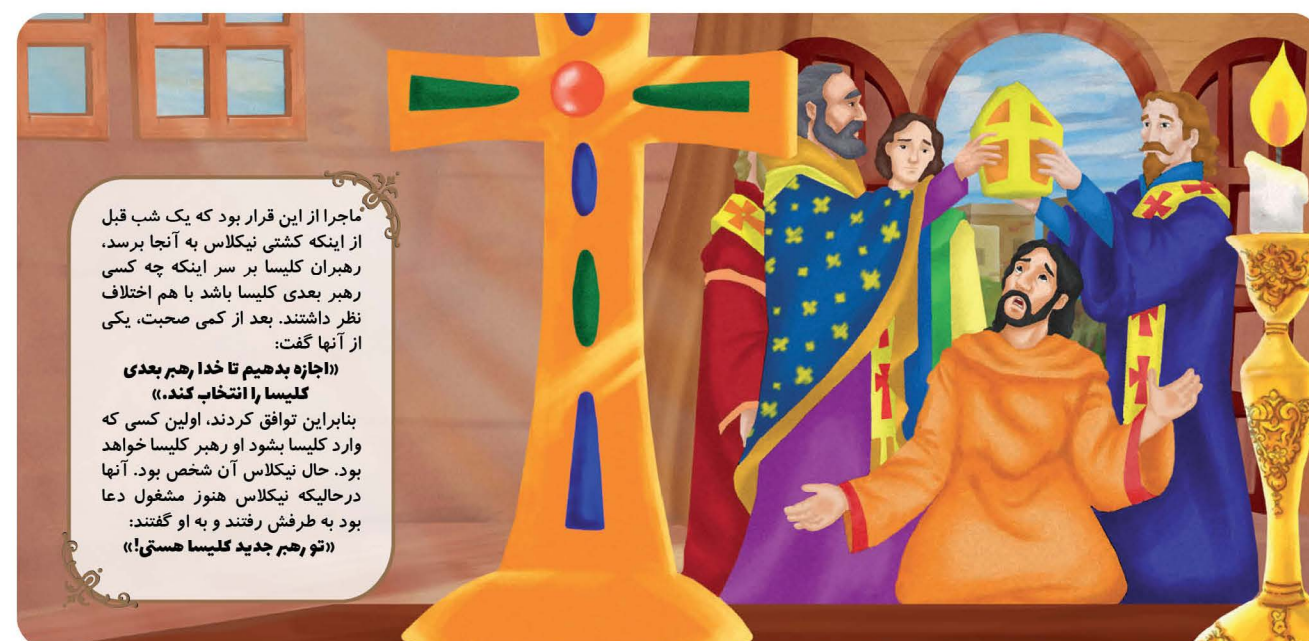
او برای مدتی طولانی در زندان ماند و با او بسیار بد رفتاری می‌شد.



مدتی بعد کنستانتین قدرت را در روم در دست گرفت. بر خلاف امپراتور قبلی او مسیحیان را خطرناک نمی‌دانست بلکه معتقد بود که خدای مسیحیان برای در دست گرفتن و کنترل روم به او کمک کرده است. پس دستور داد تا تمام مسیحیان را از زندان آزاد کنند. نیکلاس نیز آزاد شد ولی ظاهراً مشکلات او تمامی نداشت.



رهبر یک کلیسا که نامش «آریوس» بود تعالیم اشتباهی در مورد عیسی در کلیسا می‌داد او می‌گفت که عیسی تنها یک مخلوق است و در مقامی پایین‌تر از خدا قرار دارد او معتقد بود که خدای پدر و عیسی در الوهیت مشترک نیستند. طرفداران او نیز شعری را می‌خواندند که گویی از الفاظ خنده‌دار در مورد خدا در آن استفاده می‌شد این سروده چنان مشهور شده بود که در همه جا مردم آن را زمزمه می‌کردند.



ماجرای این قرار بود که یک شب قبل از اینکه کشتی نیکلاس به آنجا برسد، رهبران کلیسا بر سر اینکه چه کسی رهبر بعدی کلیسا باشد با هم اختلاف نظر داشتند. بعد از کمی صحبت، یکی از آنها گفت: «اجازه بدهیم تا خدا رهبر بعدی کلیسا را انتخاب کند.»

بنابراین توافق کردند، اولین کسی که وارد کلیسا بشود او رهبر کلیسا خواهد بود. حال نیکلاس آن شخص بود. آنها درحالی‌که نیکلاس هنوز مشغول دعا بود به طرفش رفتند و به او گفتند: «تو رهبر جدید کلیسا هستی!»



مدتی نگذشت که امپراتور روم، «دیوکلتیانوس» با خودش فکر کرد که مسیحیان تهدید بزرگی برای امپراتوری او خواهند بود. بنابراین دستور تخریب کلیساها و به آتش کشیدن اناجیل را صادر کرد.

ایمانداران با ناراحتی شاهد سوختن اناجیل و خاکستر شدن کتاب‌ها بودند. اما عده‌ای توانستند با پنهان کردن کتاب‌های خود آنها را محفوظ نگاه دارند. بعضی از ایمانداران نیز زندانی شدند.



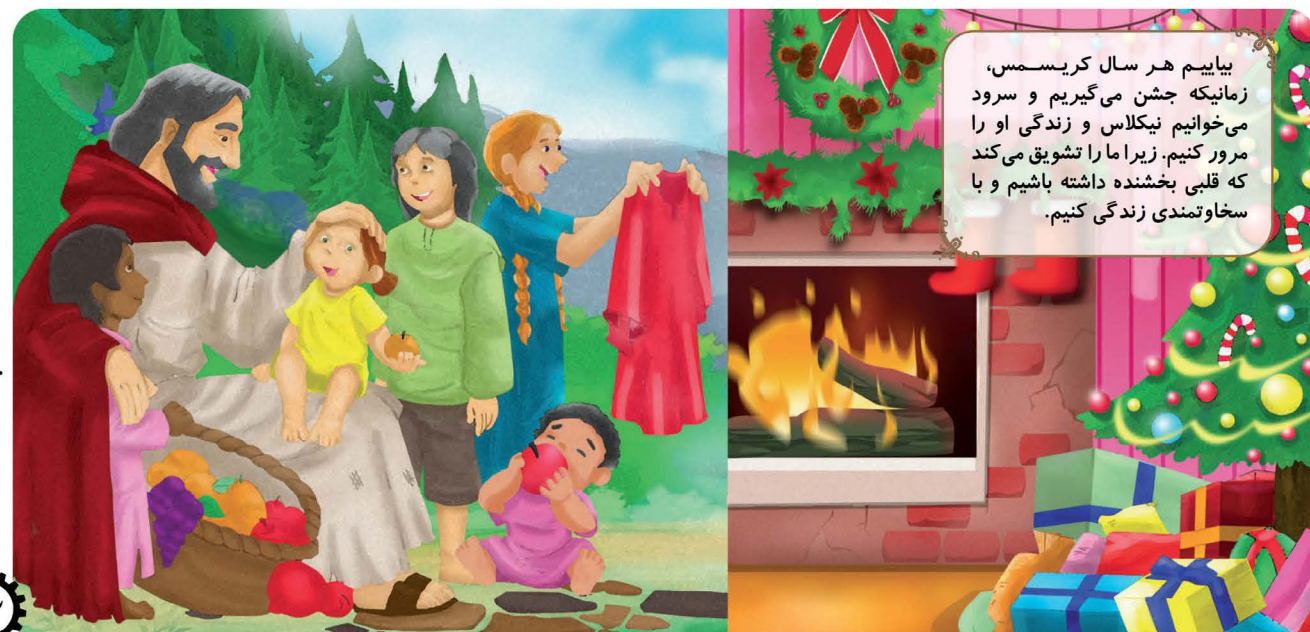
درحالی‌که مقامات رومی کلیساها را تخریب می‌کردند و اناجیل را می‌سوزاندند، نیکلاس به نیازمندان و ایمانداران کمک می‌کرد. طولی نکشید که رومیان متوجه این موضوع شدند و نیکلاس را دستگیر کردند و به زندان انداختند.



با اینکه صدها سال از زندگی نیکلاس گذشته ولی هنوز هم شرح زندگی او تصویری از مردی قرمز پوش با ریش سفید یعنی بابانوئل را برای ما به تصویر می کشد که در روز کریسمس همراه با گوزن های خود برای دختران و پسران هدیه می آورد. در کشور هلند او را به نام «نیکلاس مقدس» می شناسند در ایتالیا معروف به «بابو ناتالی» که همان بابانوئل است. او شجاعانه در برابر کسانی که از او می خواستند تا به خدا و مسیح پشت کند ایستاد و رنج بسیاری کشید.



امروزه عده بیشتری، در اقصی نقاط دنیا مانند نیکلاس به خاطر ایمانشان در زندان هستند. در کشور چین نیز بچه ها اجازه ندارند انجیل را یاد بگیرند. در عربستان سعودی نیز کسانی که انجیل داشته باشند زندانی می شوند. ایستادگی آنها برای ایمانشان با وجود سختی ها و آزارها می تواند برای ما بسیار تاثیر گذار و تشویق کننده باشد.



بیاییم هر سال کریسمس، زمانیکه جشن می گیریم و سرود می خوانیم نیکلاس و زندگی او را مرور کنیم، زیرا ما را تشویق می کند که قلبی بخشنده داشته باشیم و با سخاوتمندی زندگی کنیم.



تعالیم آریوس سبب شده بود که اختلافاتی بین مسیحیان به وجود بیاید. از همین رو کنستانتین جلسه ای برگزار کرد و از تمامی رهبران مسیحی خواست تا در آن شرکت کنند. ظاهراً آریوس و نیکلاس نیز در آن جمع حضور داشتند و طولی نکشید که آریوس شروع به خواندن آن شعر توهین آمیز کرد. نیکلاس به محض شنیدن آن شعر به قدری خشمگین شد که بلند شده و به صورت آریوس سیلی زد و به او گفت: «چطور جرات می کنی که به عیسی توهین کنی؟»



رهبران کلیسا از این حرکت نیکلاس شوکه شدند. هر چند آنها می گفتند که مقصر آریوس است که آن شعر توهین آمیز را خوانده ولی از طرفی هم نمی توانستند رفتار نیکلاس را به عنوان یک مسیحی که اعتقادشان به «زندگی صلح آمیز» است را بپذیرند. بنابراین اعلام کردند که تو دیگر نمی توانی رهبر کلیسا باشی.



برای نیکلاس، از دست دادن موقعیت او به عنوان رهبر کلیسا نمی توانست او را از زندگی در کنار فقرا و رسیدگی به آنها و تاسیس مکانی برای کودکان بی سرپرست منع کند. او تا روزی که زنده بود قلبی بخشنده و سخاوتمند داشت بعضی معتقدند که او در سال ۳۴۳ میلادی چشم از جهان فرو بست.



زندگی ثمر بخش و وقف ادوارد هوسپیان، مهر

طرح خدا و با قوت روح القدس در جهت میوه آوردن و تولیدات روحانی داشتن بکار می گیرند.

به عنوان نمونه "کشیش ادوارد هوسپیان مهر" که یکی از شخصیت‌های تاثیرگذار و پرثمر عصر معاصر، در بارور و کثیر شدن کلیسای ایران و گسترش ملکوت خدا در میان ایرانیان بودند که از نوجوانی با عزمی راسخ به مدت پنجاه سال با امانت و صداقت خداوند را خدمت کردند و در شرایطی سخت و وضعیتی تهدید کننده با تحمل انواع فشارها و محدودیت‌ها ثمراتی فوق از تصور به جا گذاشتند.

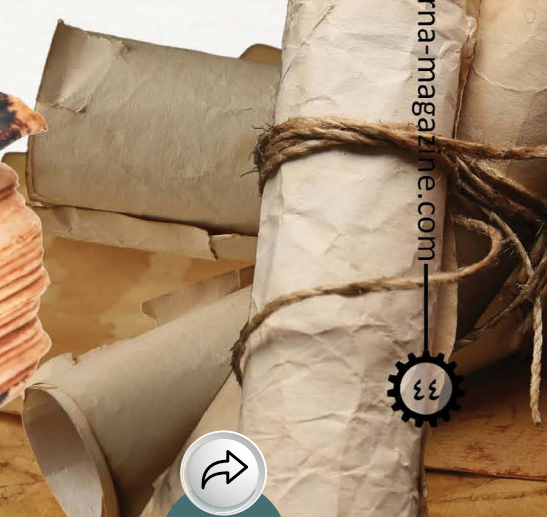
ایشان نه فقط واعظ متبحر و بی نظیری بودند بلکه در خدمت شبانی دلسوزانه و جسورانه درخشیدند و نه تعداد چشمگیر و قابل توجهی از ناامیدان و دردمندان و گرانباران را به مسیح دعوت کردند و صدها خادم و شبان و معلم را تعلیم دادند و در مسائل زناشویی و تشکیل خانواده دادن جوانان مشاوره آگاه با درایت و با تجربه بودند. درگذشت ایشان هر چند اندوهناک است ولی به مفهوم فقدان ایشان نیست زیرا تمام زندگی خود را وقف کاشتن بذر ثمر بخش کلام خدا در دل دیگران کردند.

کشیش ادوارد نمونه تشویق آمیزی برای کلیساهای تحت جفا در سراسر دنیا هستند زیرا توانستند در نامناسب‌ترین شرایط، مناسب‌ترین ثمرات را به بار آورند. به یقین تجربیات و تعلیم ایشان چراغ راه نسل امروز و فردای کلیسا خواهد بود. روحشان شاد یادشان گرامی.

مجله اسمیرنا ضمن قدردانی از خداوند برای وجود چنین خادم ارزشمندی مراتب همدردی خود را با خانواده ارجمند ایشان به عرض می‌رساند و از خدای جمیع رحمتها تسلی و صلح و سلامتی می‌طلبد.

تیم تحریریه اسمیرنا

از نظر مسیح یک فرد مسیحی موظف است تولید کننده باشد و میوه و ثمره و بازدهی داشته باشد در غیر اینصورت در هویت خود خشک می‌شود. در واقع ایمان مسیحی بر اساس فرمان اولیه "بارور و کثیر شدن" بنا شده است. خدا انواع قابلیت‌ها و استعدادها و خدمت‌ها و نعمت‌ها را به عنوان عطایای الهی به کلیسا بخشیده تا هیچ کس بی‌ثمر و بلا استفاده نباشد زیرا خدا انسان را موافق دل ثمر بخش خود آفریده است. موضوع مهم، طرز برخورد ما با دعوت خداست. بعضی به عطایایی که خدا به آنها بخشیده بی‌اعتنا و بی تفاوتند و بعضی این عطایای الهی را با اطاعت از





سلام به همه شما عزیزان و دنبال‌کنندگان ماهنامه اسمیرنا. خوشحال هستیم از اینکه باری دیگر خداوند فرصتی را فراهم کرد تا در صد و یکمین شماره ماهنامه اسمیرنا همراه با شما نگاهی مجدد بر عملکرد یکی از شخصیت‌های کتاب مقدس داشته باشیم که با ایمان به عیسی مسیح و دگرگون شدن در ذهن خود و پیروی و شاگردی او، فصلی جدید و شروعی زیبا در زندگی خود به ما نشان داد.

در طی زندگی روزمره شاید به موقعیت‌هایی برخورد کرده‌ایم و به جایی رسیده‌ایم که احساس می‌کنیم شرایط گذشته و یا حال ما را از پای درآورده است. در پی این پوچی هیچ‌امیدی به آینده نداریم و یا حتی فکر و یا اقدام به خودکشی می‌کنیم. آمار بالای خودکشی در جهان بخصوص کشورمان، این مهم را نشان می‌دهد که علت آن در بی‌انگیزگی و بی‌هدفیست که از عدم شناخت هویتمان در خداوند نشأت می‌گیرد. احساس می‌کنیم که ادامه این زندگی اهمیتی ندارد و نداشتن ثمر، پوچی درونی ما را باعث می‌شود.

اما خبر خوش اینجاست که در خداوند شروع تازه، راهی تازه و آغازی دوباره می‌تواند باشد.

رویای حزقیال در بیابان را به یاد می‌آوریم که استخوان‌های خشک و مرده، به خود گوشت و پوست و حیات می‌گیرند و به ارتشی از سربازان زنده تبدیل می‌شوند. کار خداوند تبدیل است، از موت به حیات.

زندگی «مریم مجدلیه» می‌تواند مثالی بسیار زیبا از زندگی تازه و راهی تازه به وسیله عیسی مسیح برای هر یک از ما باشد. شروع و تولدی تازه و آغازی دوباره در او.

مریم، شخصی که گرفتار هفت روح ناپاک بود. یعنی گناهان بسیاری بود که در آن زندگی می‌کرد. اسارتی که حتی رهایی از آن، شاید غیر ممکن بود و بندگی در ظلمت و تاریکی، شادی

و آرامش درونی او را ربوده بود. زندگی بی‌ثمر و حتی مملو از ثمرات تاریکی او را احاطه کرده بود.

چقدر این شرایط برای هر کدام از ما می‌تواند آشنا باشد. کم و زیاد در این شرایط قرار گرفته‌ایم و آن را می‌شناسیم. من و شما هم در این شرایط بوده‌ایم. کم و زیاد در گناه زندگی کرده‌ایم و گناه ما را از خداوند و رابطه با او که قدوس است دور می‌کند و دیوار جدایی را بنا می‌کند تا هر روز مرگ روحانی بر ما سایه افکند. شرایطی آشنا؛ شرایطی که می‌تواند ما را دچار خشم و عصبانیت، کینه و حسادت، دروغ و تروییر و ریا، زنا و شهوت و هزاران گناه دیگر کرده باشد.

البته گاهی ما خود را عاری از گناه می‌بینیم که این از عدم شناخت ماست چرا که ثمرات آن در زندگی ما نشان از وجود گناه است و دوری از خدا.

گناهانی حتی مخفی که سعی به پنهان کردن آنها داریم و آرامش درونی و شادی را فرسنگ‌ها از ما دور کرده است.

اما خداوند مریم را ملاقات کرد و مریم در این ملاقات، شفا و آزادی از همه آن ناپاکی‌ها را به ارمغان گرفت و این شروعی تازه برای زندگی مریم بود. زندگی‌ای نه مانند گذشته و تکرارها بلکه تازه و نو، چرا که در مسیح خلقت تازه‌ایست. چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز نو شده است.

محبت بی‌مانند، او که بهتر از هر کسی از گذشته و حال و آینده ما با خیر است. او نه برای محکومیت ما بلکه برای آزادی و نجات ما به سراغمان آمده است و منتظر است که با راستی و صداقت برای ملاقات او قدم برداریم.

مریم پس از ملاقات با عیسی و شفا گرفتن، پیرو خداوند شد. زندگی قبلی خود را ترک و از پی عیسی همراه با دیگر زنان و مردان روانه شد. او طعم محبت بی‌منت را چشیده بود و چنان دگرگون شده بود که لحظه‌ای بدون عیسی و حضور او نمی‌توانست باشد. او نیازش را به عیسی درک کرده بود. او محبت بی‌مانندی را چشیده بود که برای بنا کردن آمده است. بنابراین از پی عیسی با دیگران روانه شد تا کارهای عظیم او را نظاره کند و شاگردی لایق برای او شود. او نیاز اولیه خود را یافته و آن را درک کرده بود تا نخست در پی پادشاهی خداوند باشد و در جاده و پادشاهی او زیست کند. چنانچه داوود پادشاه با وجود قدرت و ثروت عنوان می‌کند، «تنها یک چیز از خداوند خواستم و آن این است که در قدس‌های او ساکن باشم.» مریم این نیاز را درک کرده بود و با تمامی دل و جان و فکر عیسی را پیروی کرد تا به انتها.

این پیروی تا پای صلیب و حتی مقبره عیسی ادامه دارد. در پای صلیب عیسی بسیاری از شاگردان از ترس دولت و قدرت‌ها حضور نداشتند ولی مریم و چندی دیگر نظاره‌گر لحظه به لحظه این فداکاری و محبت خدایشان بودند.

تا به مقبره او را بردند و حتی زمانی که عقل و منطق دنیا به او می‌گفت دیگر مسیحی برایت وجود ندارد وفادارانه به دنبال مسیح خود بود و این باعث شد که از او به عنوان اولین مبشر قیام مسیح نام برده شود. چرا که چندی از شاگردان مقبره خالی را دیدند و رفتند ولی مریم ماند و عیسی قیام کرده را دید و این بشارت قیام مسیح از مردگان را به همه شاگردان رسانید.

از آیات کلام درمی‌یابیم مریم پس از گرفتن شفا از عیسی به خدمت مشغول شد و در کنار دیگر زنان خدمت می‌کرد. زنانی که نه تنها تمامی وقت و قدرت خود را، بلکه تمام دارایی‌شان را در راه پیروی عیسی نهاده بودند.

آنجا که هنوز در نیافتیم مسیح نیاز اولیه ماست و با هر ترس و لرزشی در این دنیا پنهان می‌شویم و به جای توکل کردن و سپردن همه چیز به خداوند و اجرای کلامش در پس دیوارها از او دور می‌شویم؛ غافل از این که تنها صخره مسیح است و تنها مأوا خود اوست.

حتماً همه ما تجربه‌های این‌چنینی را داشته و داریم، ولی امروز می‌تواند آغازی دوباره برایمان باشد. همان‌گونه که درختان ثمر خود را به تماشا می‌گذارند امروز بنگریم چه ثمری در ما به بار نشسته است اگر بوی دشمنی و ستیزه‌جویی فضای خانه ما را پر کرده است بدانیم که جاده گناه به مقصد هلاکت است اما ما می‌توانیم همین امروز در مسیح و با او زیست کنیم و امروز، روز شکوفه‌هایی باشد که خیر میوه و ثمرات و برکات را به زندگی ما می‌آورند. چرا که خوانده شده‌ایم تا مانند مریم مجدلیه به او وصل باشیم. در انجیل یوحنا باب ۱۵ عیسی گفت: «من تاک حقیقی هستم و شما شاخه‌های من...، جدا از من هیچ نتوانید کرد...، خواست و اراده پدر این است که شما میوه بسیار آورید...»

اگر امروز نیاز به تازگی و حیات داریم و آن نیاز را درک کرده‌ایم...، اگر از زندگی‌مان خسته و ناامید، حس مردگی و خشک شدن در ما ریشه کرده است، بیایید به این تاک حقیقی وصل شویم تا ریشه‌های او ما را دوباره پیوند دهد؛ محبت او ما را در برگیرد و تغذیه کند. این نان حقیقی قوتی برای این گرسنگان و تشنگان عدالت باشد.

بیایید امروز نجات را وارد خانه قلبمان کنیم. او قادر است و می‌خواهد ما را نجات دهد خداوند قلب‌های ما را نو می‌سازد و آن را از روح خود پُر می‌کند تا با حیات تازه و قوت در او به پاخوریم و ثمر آوریم.

امروز روزیست که شکوفه‌های ما در مسیح می‌تواند فریادی باشد برای اعلام میوه‌ها و ثمرات در موسم خود.

بر (غلاطیان ۵: ۱۶-۲۶) تأمل کنید.

تیم بانوا اسمیرنا



تیم دعای اسمیرنا

عیلام

«و خداوند می فرماید: منسخت خود را در عیلام برپا خواهم کرد، و پادشاهان و صاحب منصبان را از آنجا نابود خواهم ساخت» (ایا در ایام آخر، سعادت را در عیلام باز خواهم کرد؟) اینست فرموده خداوند» (ایمیا ۴۹: ۳۸-۳۹)

یهوه صبا یوت خدای لشکرها ارتشی از زنان و مردان دعا را در سراسر دنیا از هر قوم و ملت و زبان رهبری می کند و عیسی مسیح امروز ما را کلیسا می خواند و می فرستد تا برکت را خانه به خانه بر عیلام اعلام کنیم...

گودال بی انتها نجات بخشی، تا همگان با قوت روح القدس نام تو را جلال دهند و ملکوت و پادشاهی تو را به یکدیگر اعلام کنند. می طلبیم از خداوندان که برکت و حکمت را به فراوانی جاری سازد در زندگی تک تک فرزندان و خادمانش در این شهر، ایمانداران و سفیران صلح و سلامتی که در این شرایط سخت هیچ گاه نام خداوند را بی حرمت نساخته اند؛ لغزش ها و افتادنها ناگزیرند ولی خداوند از عمق قلب های تک تک ما آگاه است و می داند که فرزندان در این شهر با تمامی دل خواهان برقراری ملکوت و استوار شدن تخت پادشاهی عیسی مسیح هستند، همان طور که ما به عنوان تیم دعا و خادمانی کوچک از جای جای این کره خاکی خواهان بازگشت عیسی مسیح و برقراری عدالت جاودانه او هستیم.

خداوند دعا می کنیم برای کشور عرب زبان همسایه، کشوری که به مانند کشور ما اسیر شرارت های شیطان شده و مردمان آن با چشمانی بسته به راه باطل پیش می روند، آمین که تک تکان از این تاریکی و ظلمت رهایی یابند و فرزندان نور شوند، می طلبیم هر آنچه اراده ی نیکوی خداوند است برای تمامی مردمان این سرزمین جاری شود و آرامشی از جنس خودش به روح و جسم و جانشان به واسطه ی روح القدس بریزد.

خداوند بر ایران پادشاهی کن و امور را در کنترل و نظم الهی خودت بگیر، تا مردمان این شهر و کشورمان ایران تنها و تنها نام تو را جلال دهند. ایمان داریم و می دانیم که تخت سلطنت تو جاودانه و عصای پادشاهی تو عدل و انصاف است...

خداوند را شکر گزار هستیم برای حضور تک تک شما که با همراهیتان قوت قلبی هستید برای ما و شفاعت کننده برای نجات ایران عزیز و رها شدن از ظلمت و تاریکی. خداوند را شکر گزاریم که در تاکستانش راه یافتیم تا نجاتی که برایمان فراهم کرد را اعلام کرده و در زیر چتر پادشاهی خداوندان شاه شاهان عیسی مسیح باشیم.

خداوندان وعده دهنده امین است و ما ایمان داریم نبوت این کلام درباره عیلام روزی به حقیقت می پیوندد، امروز می خواهیم در اتحاد و یکدلی؛ و در مسیر پادشاهی و ملکوت خداوند دعا کنیم برای شهر عیلام و مردمانش، برای لمس شدن قلبشان و باز شدن چشمان و شنوا شدن گوش هایشان.

این شهر زیبا در حصار از کوه ها و ارتفاعات جنگلی با آب و هوای معتدل کوهستانی شهری تاریخی و باستانی ست، این شهر از جنوب با استان خوزستان، از شرق استان لرستان، از شمال استان کرمانشاه و از سمت غرب با کشور عراق همجوار می باشد. امروز می خواهیم برای تک تک استان های همجوار حتی کشور همسایه این استان یعنی عراق دعا کرده و برکت، شالوم و پادشاهی خداوند را به آنان اعلام کنیم.

در اتحاد دستان خود را به دعا برافرازیم، از خداوندان عیسی مسیح می طلبیم که شهر عیلام را بار دیگر به یاد آورده و تخت پادشاهی خود را در این شهر بنا کند.

خداوند قلب یکایک فرزندان را لمس کن تا شاهدانی باشند برای همگان؛ نور و نمک باشند برای یکدیگر و شهر و روستاهای اطراف. قلب سنگی شان را به قلبی گوشتی بدل کن، همان طور که اکنون ما شاهدان تو هستیم و اعلام می کنیم ما هر کدام به راه خود در تاریکی رفته بودیم تا اینکه تو آمدی و قلب های ما را با نور خود روشن کردی تا زبانمان خداوندی تو را اعلام کند و تو را جلال دهد؛ امروز از تو می طلبیم کار عظیم خود را در این شهر به انجام رسانی و روح و جان فرزندان گمشده خود را از رفتن به

از تک به تک شما عزیزان که با ما هم دعا هستید سپاسگزاریم و از شما دعوت می کنیم تا درخواست های دعای خود و حتی نام شهر و روستایی که در نظر دارید را از طریق راه های ارتباطی (در انتهای مجله) با ما در میان بگذارید.





دینوشته‌های دور و نزدیک

تو این دنیا شدم همراه غم‌ها
تو این دنیا چه تاریک قدم‌ها

چه بی‌رحم و چه بی‌اندازه سرده
دل‌م یخ بسته چشم‌ام رو به درده (۲)

تو تصویرم جهانی خشک و خالی
همه خاکستری قلب‌ها پوشالی

دل‌م ساز جدایی زد دوباره
دل‌م تنگه تو زندونه دوباره (۲)

دل‌م در حسرت پرواز این بار
گسستن از به زندون و به تکرار
نشستم پشت میله پشت دیوار
بازم ناقوس و مرگ و ترس انگار (۲)

سیاهی کام عشق رو تلخ کرده
گناه‌م آدم رو محکوم کرده

زمانی که شدی پیدا تو ای دوست
گناه از خانه ما کوچ کرده (۲)

سلام ای منجی‌ام، مرهم، تو ای دوست
سلام ای دشمن ظلمت، تو ای نور
سلام من به تو با قلب خسته
به شالومت همه قفل‌ها شکسته (۲)

نجات تو حیات خانه‌ام شد
نجات مرهم هر ماتم شد
شکستم پشت هر دیوار سنگی
به فیضت خانه‌ام از نو بنا شد (۲)

سرود عاشقانه بر لب من
ستایش‌ها نیاز هر شب من
سلام ای بهت من، ای حیرت من
نجات قوت هر لحظه من (۲).

پسرت یثار

خداوندا بدون فیضی که مرا لایق آن شمردی هرگز در
زندگیم نمی‌توانستم راهی پیدا کنم تا موجود خاص تو
در جهان باشم هیچ راه متعالی برای رشد و وجود نداشت و تنها
در مسیرهایی قدم برداشته بودم که خارج از راه و اراده تو بود
که مرا از آنچه که تو برایم می‌خواستی دور و دورتر می‌کرد.
خداوندا، قبل از اینکه بدانم تو مرا به اسم می‌شناختی و انتخاب
کرده‌ای؛ گویا در هیچ چیز معنای حقیقی وجود نداشت، اما
حال در کنارت همه چیز رنگ هستی به خود گرفته است.
جهان دیگر است و من در خود محبتی تازه یافته‌ام که
هرگز بی تو در زندگی قبلی آن را تجربه نکرده بودم و حالا
درون من با خویشتن گذشته‌ام کاملاً بیگانه است و گاه خود
قبلی‌ام را به یاد نمی‌آورم.

من قبل از شفا و ایمانم به عیسی مسیح تنها جزئی کوچک و
گناهکار از جهان بودم اما حال با ایمانم به تو خداوند مهربان
همه چیز تازه گشته و دیگر گذشته‌ام را به یاد نمی‌آورم گویا
انسانی تازه خلق گشته‌ام.

دختر شیرین

چقدر سخت است لباس پر زرق و برق دنیا را از تن در آوردن!
یک عمر تجربه، فرهنگ، اعتقاد، تعصب و خرافاتی که
زندگی‌ام را ساخته بود.

همیشه می‌پرسیدم «اگر دوباره به دنیا می‌آمدم، چه می‌کردم؟»
حتی توی ذهنم وقتی دوباره متولد می‌شدم راه قبلی را با
تغییراتی جزئی پیش می‌گرفتم. شاید از این هم بدتر می‌شد!
در ذهنم به آوردن فرزند می‌اندیشیدم تا طوری او را بزرگ
کنم که اشتباهات مرا نکند اما این صدای آشنای پدر
مادرهایمان بود. در لحظه‌ای که ناتوان از منیت‌ها شده بودم به
دیواری برخورد کردم که مرا از جلو رفتن باز ایستاند، دیوار
خراب نمی‌شد، در آن روزنه‌ای بود که پشت آن را می‌دیدم،
تفاوتی با این سمت نداشت، روزها یکی بود گذشته و آینده،

تکراری بیش نبود. وقتی به دیوار می‌کوبیدم در لحظه‌ای که
پاهایم دیگر توان ایستادن نداشت به آسمان فریاد برآوردم
وصدایش کردم. غافل از اینکه او پیشتر مرا خوانده بود، دیوار
را پیش رویم گذاشت تا زاویه دیدم را تغییر دهم و به وسعت
آسمان نگاهی بیاندازم.

...چندیدست او به من لباسی تازه بخشیده است، تولدی دوباره،
لباسم را تا به سرحد جان دوست دارم، تمام وقت آن را بر تن
دارم چه در تاریکی شب، چه در روشنایی روز.

شکر بهرت، شکر بهر جامه‌ای که برای من در نظر گرفتی،
جامه‌ای که درست در قد و قامت من است، فاخر و پاک،
پدر شکرت می‌کنم در این پوشش، امنیت تو جاریست، چنان
شفاف است که حتی لکه‌ای را هم در قلبم آشکار می‌کند.

می‌کوشم تا لباس را پاک نگه دارم اما این ماهیت و خاصیت
لباس است که پاک است من تنها باید بر این باشم تا ماهیتش
را به همه اعلام کنم و همواره چشمانم به تو باشد تا تاریکی
در قلبم جایی نداشته باشد. با لباس تازه هر روزم تولد تازه
است و دیگر تکرار نیست.

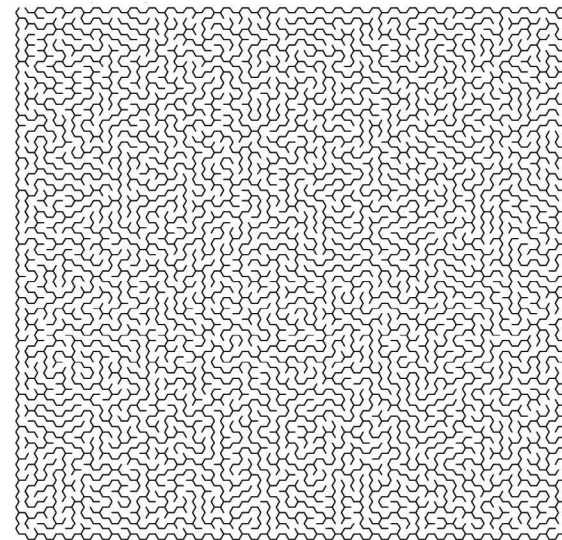
گاهی، تنها گاهی، شاید وقتی در خواب، خود را با لباس
قدیمی به یاد می‌آورم، هراسان می‌شوم.

خداوندم خاطرات و رد پای لباس کهنه‌ام را نیز پاک کن.
تو لایق ستایشی پدر جان شکرت می‌کنم.

فرزند الیر



راه را بیابید



۷ | اختلاف تصویر را بیابید و
به یاد آورید.



موسی به یوشع گفت: «مردانی برای ما برگزین و به مصاف عمالیق بیرون رو. فردا
من با عصای خدا به دستم بر بالای تپه خواهم ایستاد.»
خروج باب ۱۷ آیه ۹

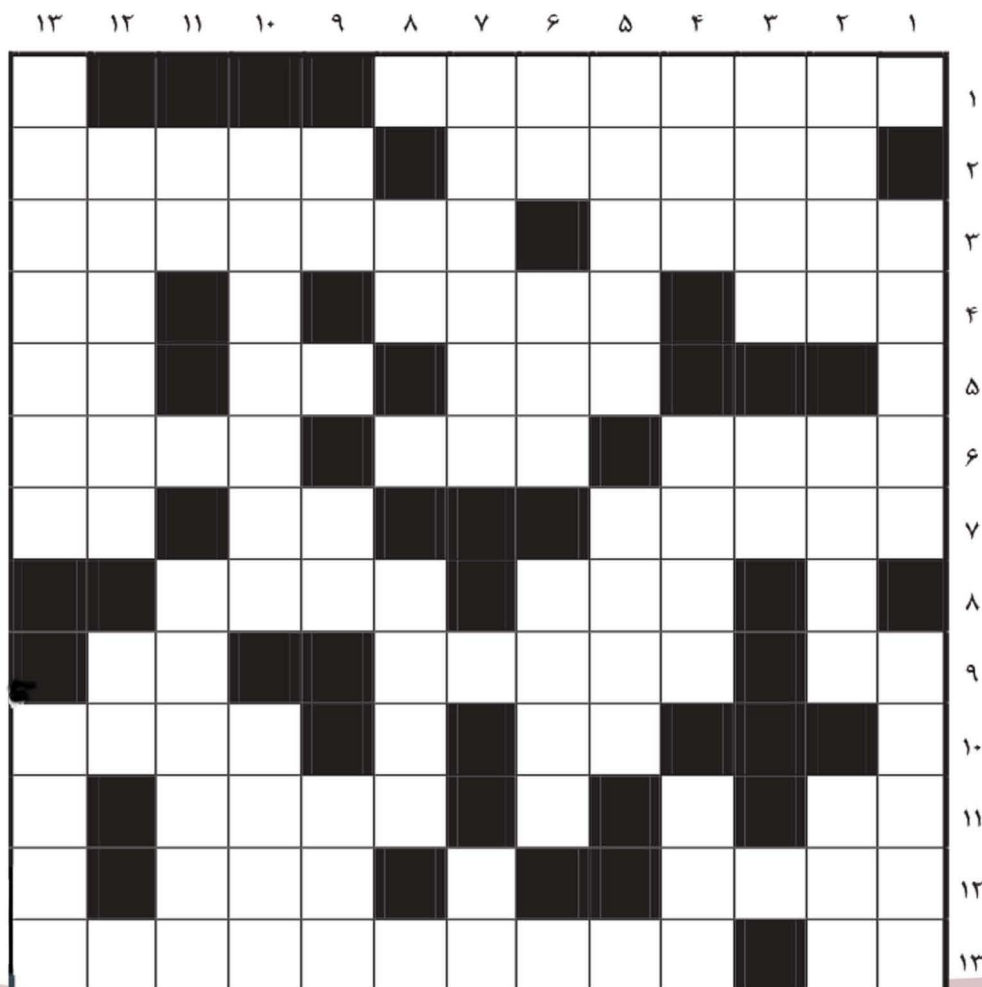
افقی

۱. داروی شفا بخشی در کتاب یوحنا.
۲. معکوس. / واژه یونانی به معنای محبت.
۳. جدا شده برای خدا. / نامش شد روز.
۴. گلو. / خیال کردن. / خرس آسمانی.
۵. از گونه‌های عقیق. / مخفف شاه. / طمع.
۶. دومین کتاب تورات موسی. / غذای آسمانی. / قفل باز کن.
۷. پیدا شدن اندیشه بد در انسان. / ویتامین جدولی. /
- نادران خانه‌اش را روی آن بنا می‌کند.
۸. پشت. / صاحب‌دل.
۹. سرخ کمرنگ. / به واسطه عیسی آمد. / حرف صریح.
۱۰. واحد تنیس. / به معنای یهوه نجات می‌دهد.
۱۱. نوعی رنگ مو. / خواهش نفس.
۱۲. قشون. / مد روز.
۱۳. رطوبت. / توجه و تمرکز انجیل مرقس.



عمودی

۱. کسی که نزاع را بر می‌انگیزد. / بدون آن ممکن نیست بتوان
خدا را خشنود ساخت.
۲. تنها انجیلی که مخاطب مشخص دارد. / نبی. / حیا.
۳. از ثمرات روح القدس. / تکرار حرف سی‌ام الفبا.
۴. بلی. / گستاخ. / چراغ بدن.
۵. ود. / ترس.
۶. اول شخص مفرد. / مگذارید روزتان در آن بسر شود. / در این
کتاب ضیافت نقش مهمی دارد.
۷. شیطان. / پایان نامه.
۸. رها. / خوشگذران.
۹. غذای آبیکی. / همزاد در مصر قدیم. / عدد کامل.
۱۰. عیسی برای چه کسی به روی صلیب رفت. / نام عیسی در
فارسی در واقع تغییر یافته کدام نام عبری است.
۱۱. تکرار الف. / پیشرو عزت.
۱۲. کتاب آغازها. / مرتجع لاستیکی.
۱۳. حمله کردن و تشر زدن. / گناهکار.





شما با اسکن بار کد «لینک تری» می‌توانید به تمامی آدرسها و راههای ارتباطی ما دسترسی داشته باشید.
@smyrna_church_jbm



Smyrna Church (JBM)



Omid Sabooki



Smyrnachurch_jbm



@smyrna.jubal.church



Smyrna Church (JBM)

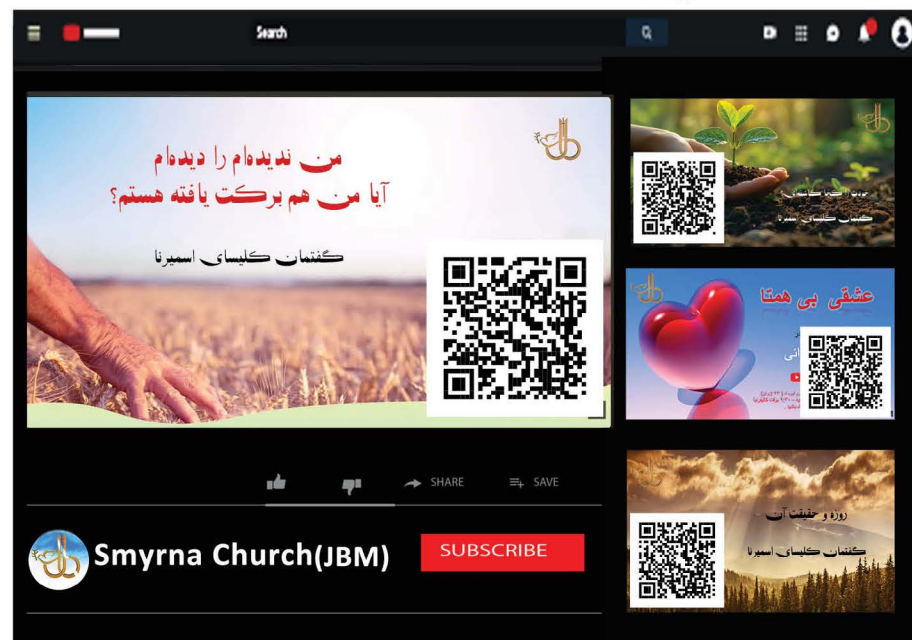


(+1) 469 793 96 88



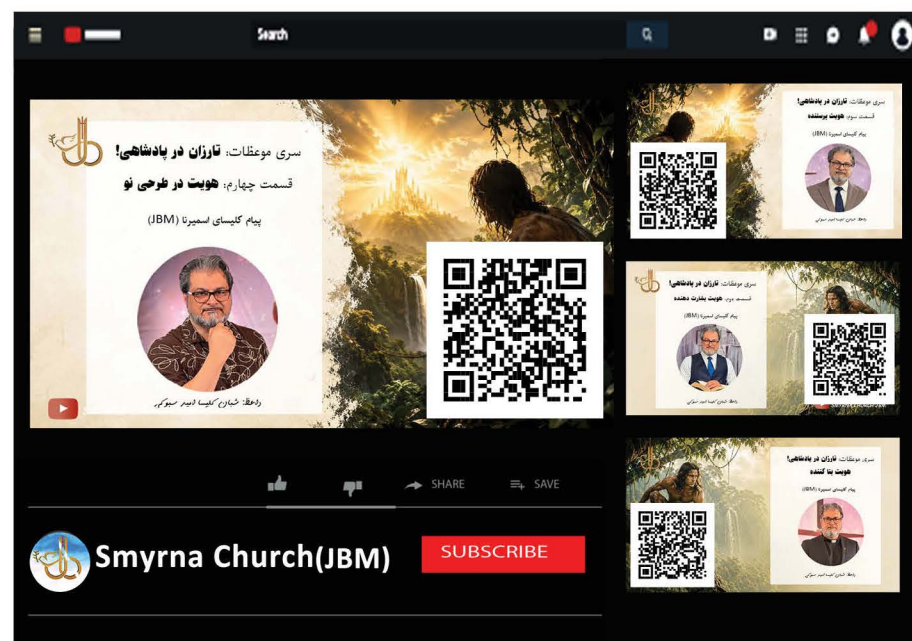
گفتمان‌ها

برای تماشای گفتمان‌های کلیسای اسمیرنا می‌توانید به کانال یوتیوب ما در بخش «گفتمان زنده» مراجعه نمایید. هدف از برگزاری گفتمان‌ها، رشد و گام زدن در مسیر درست و زندگی هدفمند می‌باشد. در این گفتمان‌ها به مسائل مختلف روزمره در راستای شناخت خدای حقیقی، خدایی که با عشق برای نجات ما قدم برداشت می‌پردازیم. شما می‌توانید نظرات و سوالات خود را با ما از طریق راههای ارتباطی مطرح کنید.



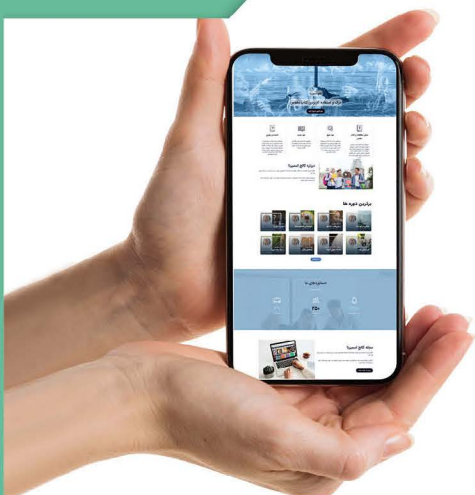
موعظه‌ها

موعظه‌ها و برنامه‌های کلیسای اسمیرنا بر روی کانال برقرار می‌باشد. هر یکشنبه ساعت ۱۹ به وقت ایران شما می‌توانید در جلسات رسمی کلیسا شرکت کنید. (بر کانال یوتیوب، اینستاگرام و تلگرام). هر یکشنبه در شبکه ماهواره‌ای محبت نیز می‌توانید موعظه‌های کلیسای اسمیرنا را دنبال کنید.



در نسخه دیجیتالی مجله فرهنگ و هنر اسمیرنا کفایت روی آدرسها کلیک کنید تا به طور مستقیم وارد شوید.

کالج اسمیرنا



کالج اسمیرنا با هدف درک و استفاده کاربردی کتاب مقدس در زندگی یک ایماندار تاسیس شد. این کالج تلاش می‌کند تا به دانشجویان و علاقه‌مندان کمک کند تا اصول کتاب مقدس را در زندگی مدرن و مسائل جاری امروزه اعمال کنند. در این راستا، کالج اسمیرنا برنامه‌های آموزشی و دوره‌های مختلفی ارائه می‌دهد که به دانشجویان این امکان را می‌دهد تا با مطالعه عمیق کتاب مقدس و مفاهیم آن، راهنمایی‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های روزمره بیابند.

در بخش پادکست‌های اسمیرنا، به سخت‌ترین سوالات شما پاسخ داده شده است؛ خدا کیست؟ چرا اجازه می‌دهد ما رنج بکشیم؟ چه چیزی پسر خدا بودن عیسی را اثبات می‌کند؟ ارزش و هویت ما از نگاه خدا چیست؟ شما می‌توانید برای تامل به پاسخ این سوالات با اسکن QR کد به کانال یوتیوب ما مراجعه کنید و کتاب‌هایی که به صورت صوتی برای شما مهیا شده است را بشنوید.



پادکست‌های اسمیرنا

انتشارات اسمیرنا



خبر خوش

خداوند امروز شما را به سفری دعوت می‌کند تا با او همراه شوید. او

مشتاق است تا وارد زندگی شما شود و زندگی تازه‌ای به شما ببخشد. تمامی این خدمتها تدارک خداوند است تا این خبر خوش به شما برسد. اگر شما هم مایل هستید در این سفر با او همراه شوید و او را بشناسید با ما تماس بگیرید. تیم اسمیرنا آماده خدمت به شما عزیزان است تا شما را در این سفر همراهی کند. فراموش نکنید او منتظر شماست. در هر شرایطی که هستید.

(+1) 770 268 91 76
(+1) 469 793 96 88
(+90) 534 269 75 45

smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

برای دریافت نسخه چاپی کتاب زن و دیگر کتابهای انتشارات اسمیرنا با ما تماس بگیرید

با ما تماس بگیرید

سجده و احترام به عیسی مسیح، جلاله اعظم

www.smyrnacollege.com



info@smyrnacollege.com



www.smyrna-magazine.com



smyrnamagazine@gmail.com



(+1) 770 268 91 76





www.smyrna-magazine.com

Copyright © 2026 by JBM
Presented By Jubal Band Ministries

JUBALBAND presents : The Monthly magazine in Farsi that promotes biblical faith and Iranian Christian culture
please contact with us by : (+1) 770 268 9176 - (+1) 469 793 96 88 - (+90) 534 269 75 45